

انصرار الامار

خصوصی

عرف
ب. پ. ت. ش

جلد دوم

تالیف

فاضل بازندانی

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۴-بیروت

« ب »

ب

(ب) در عربی حرف جر و وارد بسر
اسم برای افاده معانی کثیره از
آن جمله الصاق و ربط است. در

کتاب اقدس :

« بسمه الحاکم علی ما کان وما یکون »

دیگر سببیت قوله :

« قد ماجت بحور الحکمة والبیان بما هاجت »

نسمة الرحمن .

دیگر استعانت قوله :

« وبها تنصب اعلام النصر علی القنن والانتلال »

وقوله :

« هل فتحنا ختم الریحق المختوم باصابع »

القدرة والاقتدار .

دیگر صاحبت قوله :

" وحمل الميت بالعزة والاعتزاز . "

دیگر ظرفیت قوله :

" واحفظوهم عن الذئاب الذين ظهروا

بالاثواب . "

و در آثار عرفانی شیعیان مقامی رمزی الهی نسبت به نقطه و (ب) مذکور و مأثور گردید و در آثار بیانسی فلسفه مخصوصی درین باب ابتکار شد که در ضمن شرح نام نقطه ثبت است .

و در توقیعی است :

" الحمد لله الذي جعل طراز الواح صبح

الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحات و اضاعت " الخ

که مراد رمز باب میباشد و در ضمن (س) نیز ذکر است . و در آثار ابهی (ب) و (ب ه) رمز از خودشان بسیار است و از آن جمله در لوح حروفات مقطعه مذکوره ضمن نام یحیی قوله :

" هذا كتاب من الباء قبل هاء "

و نیز (ب) بدانگونه که در ضمن لغت صحیفه از

صحيفة العدل نقل است در الواح رمز از ملا محمد باقر بشرویه از حروف حی گردید و نیز شهر بارفروش مازندران که در عصر پهلوی به (بابل) مستی گشت بنام (ارض الباء) و به عنوان (ب) در آثار مذکور میباشد و بشرویه خراسان بعنوان (ب) یا (ب ش) در الواح و آثار بسیار مسطور است بدین طریق :

" جناب ملا باقر ب بسم الله الاقدس الابهی "

و " جناب اسمعیل ب " " جناب محمد حسن ب " و

" جناب ابوالحسن ب "

" ورقة الفردوس ب ان يا ورتقى اذا هبت عليك

فضلى من مشرق عنایتى و حضر تلقا و جهك لوح امرى الذى نزل من سما مشیتى و هوا ارادتى خذ يه وضعيه على عينك " الخ

" روحانى ب بسم الله الاقدس ان يا امتى قدر قم

لك كتاب كريم انه من لدى الرحمن الرحيم " الخ

" ب آقا محمد حسن الذى فاز بلقا الله " الخ

" بسم الله الاعظم الابهی محمد حسن فى با " الخ

" يا حزب الله فى الباء والشين اسمعوا ندا الله

الملك الحق العدل المبين "

و نیز (ب د) در بعضی از الواح رمز از باد کوبه است
قوله :

" انا اردنا ان نذكر في الحين اوليائى واحبائى
في الباء والدال " الخ

و نیز (ب) در برخی از الواح رمز از بیروت شد قوله :
" حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف
حوله الاسماء " الخ

و مراد از " من طاف حوله الاسماء " غصن الله الاعظم
است که به آن ایام در بیروت بودند .

به فارسی پدر و هر بزرگان خصوصاً
مشایخ روحانی اطلاق گردید

باب

چنانچه کاتولیکان شیخ و حبر

اعظم خود را پاپ و پاپا خوانند که در سورة الهيكل
خطاب به اوست :

" ان يا پاپا اخرق الحجبات قد اتى ربّ -
الازباب فى ظلل السحاب وقضى الامر من لىدى
المقتدر المختار ."

و باب به عربی (در) و (مدخل) است . ابواب جمع
و باب به معنی نهایت و شرط و صنف و خصلت و هر

فصلی از کتاب هم اطلاق میشود . در لوح طب است :
" وهذا القول فى هذا الباب فصل الخطاب "

و باب و ابواب به بزرگان خصوصاً بزرگان روحانی که
درهای فیض و سعادتند گفته میشود و حدیث نبوی
" انا مدينة العلم و على بابها " معروف است .
و از آثار نقطه در رساله غنا است :

" روایت مهزم اسدی از امام جعفر صادق
قال قال رسول الله انا المدينة و على الباب فكذب
من زعم انه يدخل المدينة لا من قبل الباب "

و نیز در صورت زیارت در حق حضرت امام حسین
است :

" السلام عليك يا باب الله السلام عليك يا
كلمة الله "

و در شرح کوشتر راجع به ابواب و نواب بعد از امام
حسن عسکری است :

" فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله و قد
حضر ما بين طلعتة خلق ولا يعلم عدتهم الا من شاء الله
وان فى الغيبة الصغرى له وكلاء معتمدون و نواب
مقرَّبون وان مدتها قضت فى سبعين سنة و اربعمائة

وعدة أيام معدودة وان في تلك الايام كان نوابه
 روحى فداه عثمان بن سعيد العمري وابنه ابن جعفر
 محمد بن عثمان والشيخ المعتمد به الشيخ ابوالقاسم
 الحسين بن روح ثم على بن محمد السميري وانهم
 كانوا في غيبته الصفري محال الامر ومواقع النهى وان
 الشيعة يرجعون اليهم في اوامر الالهيه والشؤونات
 القدسية المشرفة من ناحية المقدسة . . . ولوان ظهر
 من الابواب الاربعة آيات عجيبة ومن المفترين سيئات
 عظيمة ولكن لم يعدل في كتاب الله بحرف من توقيعات
 المتألفة من نور الجلال . . . فاذا عرفت مقام الابواب
 فايقن انهم لم يبلغوا بمقام الا بطاعته روحى فداه بنفسه
 معرفته وان نيابة العامة لاعظم من الخاصة لانه بنفسه
 يوقد من نار الحب لمعرفة وطاعته . الخ
 ودر اثرى به امضا خادم ٦٦ خطاب آقا ميرزا ابوالفضل
 گهايگانی است :

" واينکه در باره شلمفانى وما ذكره في ظهور
 الله الاعظم مرقوم داشتيد عرض شد هذا ما نطق به
 لسان القدم يا ابا الفضل قد نظقت الحق واطهرت
 ما كان مستورا في كلماته مقصود مبشر يعنى نقطه اولى

روح ما سواه فداه از ذکر این فقره خرق اوهام ناس
 بوده آن جناب میدانند که شیعه غافله درین مقام چه
 ذکر نموده اند گاهی به ایادی ظنون ناحیه مقدسه بنا
 نموده اند و هنگامی ذکر سرداب و بحر از السن کذب
 ایشان جاری و ذکر جابلقا و جابلما و سائر واضح و مبرهن
 کل بر مرکب هوی راکب و در بیدای ظنون و اوهام
 راکض و مقصود حضرت آن که فی الجملة به این ذکر
 خرق حجاب فرمایند و عارف شوند بر آنکه آن کینونت
 مقدسه و ذات مقدس در اضلاب است نه در شهرهای
 موهومه مجعوله چه که در اول امر استعداد اصفای
 بیش از این در خلق نبوده و بر حسب ظاهر آنچه
 فرموده اند مطابق بوده ما جرى من قلعه الاعلى انه
 بنفسه ينطق بين الارض والسما بانى ام الكلام بين
 الانام والحق الظاهر بين الخلق وبيان الرحمن فى
 الامكان تعالى من ذكره ويذكره فى هذا الحين وشهد
 له بما شهدت به الكائنات الامر لله منزل الآيات .
 ودر عقاید شیخ شهیر احسائی تقریبا به اسلوب عرفاء
 بعد از مقام نبی و امام وجود واسطه ای که حامل فیض
 امام بهر رعیت باشد فرض و به منزله رکن رابع اصول

دین بلکه جزا اخیر علت تامه است و بموجب حدیث
 مآثور " لا یخلوا الارض من حجة " هرگز زمین بی وجود
 باب چه ظاهر یا غیر معلوم بر قرار نمیشود و حتی در آیام
 بهمبر هم طبق حدیث مشهور " السلمان منا اهل البیت ."
 سلمان باب زمان بود و " السلمان باب الله " گفتند
 و شیخیه بعد از علی بن سمیری مذکور نیز بتوالی قرون
 ابوابی را معتقد شدند و ملا محمد باقر مجلسی و بعد
 او در قرن دوازده شیخ حسین بن صفور باب زمان
 خود شاید بودند تا آنکه شیخ احسائی و بعد از وسید
 رشتی حائز این مقام گشتند .

و در مناجاتی از نقطه است :

" وانّ البایین لیدیك مظهر انورك و سرك فسی
 كل العوالم و أنّهما من النقباء الطائفین حولك " الخ
 چنانکه ضمن نام احمد در شرح حال شیخ نیز مسطور
 میباشد و مراد از بابین شیخ احسائی و سید رشتی
 است .

و قوله :

" وان لا حد منكم فرض ان یدرس فی بییت
 باب الله المقدم من آیاتنا " الخ

که مراد از باب الله المقدم سید رشتی است و مفاد آنکه
 یکی از علماء اصحاب باید در خانه وی به کربلا تدریس
 از روی آثار جدیده نماید .

و در اولین کتاب آیات خود یعنی شرح سوره یوسف
 ندا بعنوان بابیت مرتفع نمود قوله :

" واتبعوا ما اوحى الینا من احکام الباب فسی
 ذلك الكتاب مسلما لله ولا مره على الحق رضیا ."
 و قوله :

" اعلموا یا اهل الارض ان الله قد جعل مع
 الباب (خود آن حضرت) بابین من قبل (شیخ و
 سید) لیتعلمکم امره على الحق بالحق من حوله على
 الحق مشهودا وان الله قد قدر لکم فی الباب بابا
 (ملاحسین بشرویه) على الاذن لیتعلمکم الی الباب
 بازنه ."

و قوله :

" ولقد اخرجها الحجة بقية الله صاحب
 الزمان علیه السلام الی بابہ الذکر . " الخ
 که در ضمن نام صحیفه و بیان صحیفه مخزونه ثبت میباشد
 و در توفیق به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الآ بمرآة رابع لم يكن نفسه الآ ظهور مرايا
ثلاثه ولذا قد خلقتى الله من طينة لم يشارك فيها
احد ."

و شهرت بنام باب باقی ماند که در لوح بهاء الله به
حاجی محمد کریم خان است :

" تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم
و ذکر اتم غلط است "

و در ضمن نام (الف) و دعای الفین و ضمن لغت
(جواد) کلمات در عدم ادعای بابیت منصوصه و کلمات
منقوله شرح کوثر در بیان اعظمت مقام بابیت عامه ثبت
است و چنانچه در تاریخ مفصل بیان شد در سنین اولی
ملاحسین بشرویه باب و واسطه ما بین او و شیعیان
بود و طولی نگذشت که بابیت را به او وا گذاشتند .
و در لوحی است قوله :

" همین ادعای بابیت حضرت اعلی روح ما
سواه فداه مدل و مظهر شوون ناس بوده و هست در یک
مقام بابیت مخصوصه را از خود نفی فرموده اند چه کل
در وادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراقات
آفتاب یقین نه الآ من شاء الله و در هر بیان که از مشرق

اراده رحمن ظاهر اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل
بوده و اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی
و سما معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد
چنانچه از بعضی آیات مبارکه مستفاد میشود بلی رضیع
را لحم مضر است سبحان من يعطى كل ذي حق حقه
کلمه ای در باره حسین بن روح از افق قلم آن حضرت
ظاهر هنیئاً لحضرتك ثم مرئياً بدوام اسما الله و صفاته
بما عرفتموه من قبل ما بین این مردم و این نفوس شخص
انسانی بلا کل ما يعلم يقال متمسك باشد .
و قوله :

" از جعفر برادر عسکری سو ال نمودند که آیا
از برادر تو اولادی ماند فرمود طفلی بود و فوت شد بعد
که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او
را کذاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم بچه مقامی بود
و افتراء بچه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه مقدسه و ظهور
توابع بمیان آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید حق
انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در
تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتب از این لهب
گذاشتند الخ

و مفاد امثال این بیانات از آثار ابهی که نبذه ای هم
 ضمن لغت جابلسا ثبت است چنین میباشد که آنچه
 در آثار بیان در سنین اولیه راجع بوجود و غیبت محمد
 بن الحسن و صدق مدعیان با بیتی از نواب اربعمه و
 با بیتی عظمی و امثالها صدور یافت فقط نظر به حکمت
 وقت و عدم استعداد فکری مردم زمان بود چنانچه آثار
 و احوال بعدیه خودشان این موضوع را کاملاً توضیح
 و تبیین نمود و همین کلمات صریحه نقطه البیان درین
 خصوص نقل از رساله دلائل سبعة ضمن نام (سبع)
 میباشد.

و در توقیعین است :

" و اتنی انا قد اظهرت نفسی فی الابواب فی
 اربع سنین . الخ
 و در توقیع به عظیم :

" ان اشهد ان الله قد اظهرنی فی الابواب
 عدد الدال و انا کنا فیه ناطقین فلما قد عرفت نفسی
 کشیش . الخ

فارسی جد و استعمال در مرد
 پیر و بزرگ بنوع احترام و شفقت

بابا

میشود و عده کثیر در آثار این امر به شهرت اسمی و یا
 تجلیلی بابا مذکورند از آن جمله نامه ای به خط آقا میرزا
 کلیم برادر ابهی که حسب الامر به ملا زین العابدین عمو
 به جهت حرکت دادن شهریانو خانم بنت آقا میرزا حسن
 برادر مهتر از تا کر نور برای اقتران با غصن اعظم نوشت
 قوله :

" هو البهی الابهی بابا بیا بابا بیا هر قدر
 زود بیائید دیر است امر فرمودند که بهر قسم مصلحت
 بدانید نورچشمان را حرکت داده عازم کعبه مقصود شوید
 بایشان نوشتم که تا ممکن است به رضایت جناب اخوی
 خوب است و آلا خود مختارید بهر نحو که مصلحت بدانید
 حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی ورود به
 بغداد هر قدر لازم باشد اگر نور چشمی چیزی نداشته
 باشد بقدر کفایت با قرض شود و یا چیزی فروخته شود
 ورود بغداد گرفته رد نمائید دیگر در بغداد آدم و مال
 و خرجی معین است و تدارک موجود جناب آقا سید
 مهدی یزدی در آنجا است آنچه بخواهید و امر کنید
 اطاعت میکند زیاده هر قدر زودتر حرکت نمائید بهتر
 است ملاحظه بغداد را نمائید این صفحات بسیار

سرد است انشاء الله حين حرکت اخبار مينمائيد کثوم
خانم را هم امر فرمودند که بياوريد . الخ
و ملا زين العابدین مذکور از خویشاوندان نزدیک است
که تشرف حضور در بغداد یافت و مقصود توجهش به
ادرنه بود .

و نیز در خطابی است قوله :

" در همین چند روزه در صفحات قم جناب
میرزا بابا خان را در نصف شب در خانه در زدند و آن
مظلوم با پسر بنهایت محبت آن اشرار را درون خانه
بردند و غایت حرمت مجری داشتند بفتة گلوله ها
به سینه آن مظلوم زدند و اهل و اطفال را بناله و فریاد
آوردند . الخ

و مقصود ملا بابا خان آوه ای است که مناجاتی برای
طلب مغفرت در حقش صادر گردید .

و در لوحی به بابا حسین است قوله :

" یا بابا قبل حسین ان استمع ما ینادیک

المظلوم . الخ

و شیخ بابا سعید ملقب به مظهر عیاش نیز مخاطب به
لوحی میباشد .

در لوحی هدف و محرک
و تاریخ و کیفیت بعثت
خود را بیان کردند :

باب العطاء

" بسمی الذی به فتح باب العطاء علی من
فی الارض و السماء ذرات کائنات شاهد و حقائق
ممکنات گواه که این عبد از ظهور و اظهار این امر
مقصودی جز نجات عباد و اطفال ناراضفینه و عناد
نداشته و ندارد در لیالی ندایش مرتفع و در اسحار
حنینش و در آیام ضجیجش در کتب سماوی از قراری
که بعضی از احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب
و قتل نفوس و منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای
ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده لکن در فرقان و بیان اعظم
از آن مذکور و مرقوم این مظلوم در طفولیت در کتابی که
نسبتش به مرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه
اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون
بوده بشأنی که قلم از ذکرش عاجز اگرچه آنچه واقع
شده امر الله بوده و مقصودی جز قطع دهر ظالمین
نبوده و لکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده
میشد لذا در آن آیام از حق جل جلاله میطلبید آنچه

را که سبب محبت و الفت و اتحاد کل من علی الارض بود تا آنکه بخت در دوام ماه مولود قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهور و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود الی ان انتهى الی المرحین الظهور اذا فزت بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین و بعد از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بود به امر میرم محتوم برداشتم و آنچه علت اتفاق و اتحاد جاری و نازل لا ینکر فضل هذا الظهور الا کل غافل محجوب و ظالم مفیوض الواح نازله مقدسه و لوح نداء شاهد و گواه طوبی للمنصفین و طوبی لکل صادق امین انک اذا سمعت ندائی من لوحی و رأیت ما لاح من افقه فضلاً من عندی قل الهی الهی لك الحمد بما اسمعتنی ندائك و عرفتنی ما کان مکتوباً فی علمک و مستوراً من اعین عبادک اسألك یا سلطان الوجود و الحاکم علی الفیض و الشهود ان توفقنی علی ذکرک و خدمتک و خدمة اولیاءک ثم ایدنی علی استقامة لا تبدلها

شؤونات خلقك و شبهات عبادك انک انت المقصد العزیز الوهاب :

بابل

کشور و شهر نامی قدیم کلد
مشهور در کتب مقدسه سامی
در لوحی است قوله :

« و اختلاف السن در اراضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلافت . »

بات

مستعمل در جمل عرفانی
فلسفیه و در عرف ادبی چنانکه
در کتاب ایقان نیز

به عبارت بحت بات مذکور میباشد به معنی قاطع اسم فاعل از بهت به معنی قطع است و بات به معنی قاطع و نهائی و آخرین و کلمه بات مستعمل بعد از کلمه بحت در عرف ادبی و در کتب ادبیه عربیه فلسفیه بنوعی که از عبارت بحت بات دو کلمه مترادف متوازن جلوه میکند و در کتاب ایقان نیز استعمال گردید همین کلمه بات صفت مشتق از بهت میباشد .

~~~~~

## باتر

به معنی بران اسم فاعل از  
بتر به معنی بریدن .

خطابی در صورت زیارت آقا

زمان شهید ابرقوست قوله :

" طوبى لقلبك المجروح بسيف باتر . "

بدر عجلت و پیشی جست .

در لوح طب است :

## بادر

" بادر اولاً بالرقیق

قبل الغلیظ . "

از قراء کاشان . در ایام ابهی

جمعی از مؤمنین بامر بدیع

در آنجا بودند و مذکور در الواح

شدند از آن جمله قوله :

" جناب آقا میرزا محمود و سایر احبای الهی

فی بادغان علیهم ۶۶۹ یا محمود علیک بهائی . . .

کبر من قبلی علی محمد قبل صادق . . . و نذکر من

ستی بحسن . الخ

شهر بندری مشهور قفقاز به

ساحل دریای خزر در ایام

## بادکوبه

ابهی مرکزی از اهل بهاء شد که در آغاز به زهاب  
و ایاب بهائیان در خط سفر زیارت عکا و برای نشر  
این امر جمعی در اهل ایمان داخل شدند و به مرور  
ایام جمعیت و اتحاد متمکنی به عرصه آمدند و خدماتی  
معظم در نصرت این امر نمودند و بذل مال و همت  
انجام دادند و از مؤمنین اولین آنجا ملا ابوطالب  
و پسرانش استاد آقا بالا و استاد علی اشرف سالها در راه  
این امور کوشیدند و در موقع ساختمان مقام اعلی در کرمل  
کمکی بسزا نمودند و ملا ابوطالب بالاخره در عکا در گذشته  
مدفون گشت و در اواخر ایام محفل روحانی بادکوبه  
محفل مرکزی قفقاز بوده چند محفل آن قسمت را سرپرستی  
میکرد و نام بادکوبه و بسیاری از بهائیان در الواح  
و آثار کثیر ذکر یافت چنانچه شمه ای در ضمن نام قفقاز  
ذکر میباشد و شرح تمام اوضاع و احوال آنجا در ظهور  
الحق ثبت است .

## بادنجان

و بادنگان و پاتنگان و بلهجه

عربی بادنجان معروف و در

بعضی از بیانات شفاهیه

مرکز عهد و پیمان شرح مثل عربی " انا عهد المیک و

لستُ بعبد البازنجان " مذکور که حکایت کردند  
پادشاهی به وزیرش گفت بازنجان را مخالف صحت  
وسلامت دانستند گفت بلی محرک سود است و به کبد  
واعصاب زیان دارد و پس از مدتی نوبتی پادشاه به  
وزیر گفت بازنجان خوردم چه لذیذ بود وزیر گفت بلی  
مولایم بسیار خو بست و منافع زیادی دارد و تأکید نمود  
پادشاه به او گفت مگر تو نبودی که چندی پیش آنهمه  
مذمت از بازنجان کردی گفت بلی من بودم چه من  
بنده شاه هستم نه بنده بازنجان .

عربی به معنی بلند و عالی .  
در کتاب اقدس است :  
" به نسفت کَلَّ

### بازخ

جبل بازخ رفیع .

عربی بخشنده . اسم فاعل .  
قوله :

### بازل

البازل الکریم .

عربی چاه . در لوح خطاب  
به حاجی محمد کریم خان :

### بیر

" نشهد بان کل کلمة من هذه الكلمات ( کلمات  
منقوله از شیخ احسانی ) لیثراً معطلة .  
چاهی که از آن آب نمیکشند .

### بارع

عربی اسم فاعل به معنی  
سرآمد . از مرکز عهد و میثاق  
در مناجات طلب مغفرت -

حاج زبیح است :

" رقیقک البارع "

نام و شهرت نویسنده  
معروف روسی است که  
کتابی نیز در تاریخ امر جدید

### بارن رزن

Baron Rosen

نوشت .

### باری

عربی اسم فاعل به معنی  
آفریننده و خالق از اسماء -  
الله است . در لوحی است :

" بیاری باری شمشیرهای برنده حزب باپی  
به غلاف راجع . "

بأساء - بوسنی سختی و تنگی  
و ناداری و بد حالی . یوم

### بوس

بوس در قضیه نعمان و حنظله مذکور در رساله مدنیه و بیانات شفاهیه و خطابی مشهور است .

در تاریخ و آثار این امر باقر  
نامان بسیاری از قبیل ملاً  
باقر حرف حی تبریزی مذکورند

### باقر

که در تاریخ شرح و بیان گردید و حاجی محمد باقر نبیل  
سافر اشاره ای در ضمن لغت ( ح ر ف ) میباشد و  
شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی در ضمن لغت  
ذنب و اصفهان مذکور است و خطاب " یا باقر قد  
افتیت علی الذین ناح لهم کتب العالم " و مانند  
آن به او تعلق دارد و میرزا باقر افغان در ضمن نام  
افغان است .

به معنی در آخر . در لوح  
به نصیر است :

### بِالْآخِرَةِ

" تا آنکه بالاخره

جسد مرا در هوا آویختند "

در پای شمالی اروپا . در مقاله  
سیاح است :

### بِالنَّيْكِ

" دولتی که مقرر

حکومتش در آتلانتیک بالتیک در اقصی قطعه شمالیه  
است " مراد دولت روس میباشد .

اسم فاعل عربی به معنی  
مشرق و غالب . در لوح  
شیخ محمد باقر مجتهد

### بَاهِر

اصفهانی است قوله :

" قد فتح باب الفضل واتى مطلع العدل  
بآیات واضحات و حجج باهرات من لدى الله المقدر  
القدیر . "

عربی به معنی دوشیزه دل از  
غیر خدا گسسته، و ترک زناشوئی  
کرده، و لقب مریم مادر عیسی

### بِتَوَلَّ

و نزد مسلمانان وصف فاطمه دختر پیغمبر میباشد .

و در لوح صورت زیارت حضرت امام حسین است قوله :

" بدّلوا اثوابکم البیضا والحمرا بالسّوداء "

بماتت العصبیة الكبرى والرّیة العظمی التي ناح  
الرّسول و ذاب کبد البتول . الخ

معموره ای در خراسان نخست

بنام ملاحین از حروف حی

### بِحَسَنان

و ثانیاً بنام ملا علی از خواص بهائیان شهرت تامه یافت و در آثار مذکور آمد از آن جطه است :

" ب ج جناب ملا علی الاقدس الاعظم هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر . الخ

و ( ب ج ) در آثار مهدیین طریق رمز از بجزستان <sup>شد</sup> میان . عربی میانه و توی شیخی .

و و و

### بحبوحه

در صحیفه العدل است  
قوله :

" عبیدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام و اشراف منتخب " که در ( ع ب د ) ذکر است .

دریا . بحور - ابخر  
بحار جمع .

### بجر

و در آثار بر سبیل تشبیه و استعاره اطلاق بر امور کثیره شده . در لوح خطاب به شیخ سدهان است :

" بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض کرده اند .

و قوله :

" لا تخمدها مياه الاعراض ولا بحور العالمین "

و در لوح به عبدالوهاب :

" انه يذكرک فی سجن عکا بما کان بحر الرحمة . . . قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن البحر الاعظم " و در لوح رئیس :

" اشکر الله بما وردت فی شاطئ البحر الاعظم " که مراد محضر اعلی و امر ابهی و اشاره به بحر الروم میباشد

### بخارا

تفصیل اوضاع این امر و بهائیان در آنجا در تاریخ ( ظهور الحق ) ثبت است و

در خطایی به بهائیان آنجا است قوله :

" ای یاران عبدالهبا بخارا وقتی عقل افرا بود و مرکز علم و دانش . . . حال احبای الهی بآنجا سفر کرده اند . "

### بد

عربی به معنی گریز گاه و پناه گاه . « لا بُدَّ من هذا » مرکب از لا نفی جنس و بُدَّ

مذکور که مبنی بر فتح و اسم لا است و خبر آن بتقدیر موجود " یا " حاصل " میباشد یعنی گریز و پناهی از این وجود ندارد و جطه " لا بُدَّ " با تقدیر خبر مذکور

کثرت استعمال حاصل کرده و به معنی قطعاً و حتماً  
و مانند آن مشهور است و در مکالمات فارسیه مانند کلمه  
مفرده حتی با الحاق تنوین بصورت "لابدًا" استعمال  
میشود.

در لوح سلطان است قوله :

"لابدًا حفظاً لعباد الله معدودی به والسی  
عراق توجه نمودند."

عربی به معنی خطور رأین  
به مقابل رأی سابق .

### بَدَاء

و از مقام نقطة البیان

توقیمی در بیان معنی بداء است و در کتاب بیان  
بابی را در شأن بداء الهی اختصاص دادند و بیان  
کردند که ایمان بالله کامل نگردد مگر به ایمان به بداء از  
او .

در کتاب ایقان شأن بداء و حکمت و مصلحت امتحان  
و قصص نبیین ذکر شد و در طول مدت این امر اول  
بداء در وعده نقطة البیان بظهور و قیام قائم در کربلا  
و آخر الامر در قضیه ذکر مرکز عهد و میثاق راجع  
به محمد علیشاه که سلطان موعود اقدس است مسطور

میباشد .

ابتداء بداء به معنی

آغاز و شروع .

در لوح طب است :

" اذا شرعت فی الاکل فابتدء باسی الابهی ."

و در لوح به حاجی نصیر است :

" و آنی از فیوضات لاهد ایات خود ممنوع

و ساکن نه " الخ

جمله لا بدایة لا نفع جنس و بدایة با قلب همزه

بداءة بیاء مبنی بر فتحه اسم لا و خبرش محذوف مقدر

بمعنی " لا بدایة موجودة لها " است ولی جمله بعلت

کثرت استعمال حال اسم مفرد قدیمه یافت و بحال

جمعی " لاهد ایات " بمعنی " قدیمات " استعمال گردید .

در اصطلاحات عرفانی

و فلسفه روحانی اسلامی

ابداع ایجاد امور غیر

مادی و اختراع ایجاد امور مادیه است "

و از مرکز عهد و میثاق است قوله :

" مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم

### بدع



جسمانی به نهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند .

بَدِع - بَدِيع . نو و شگفت که در قرآن و دیگر آثار اسلامیّه و هم در آثار این امر بسیار استعمال شدند و در آثار نقطه البيان است :

" ولله بدع السموات والارض وما بينهما كل الى ربك يبعثون ... والله ... وكان الله على كل شئ شهيداً ... سبحانه انت مبدع السموات والارض ."

و در مناجاتی است :

" لم يزل يبدع ما يشاء كما يشاء ويهزغ ما يريد بما يريد لم يكن علة الا انشاءك ولا سبب اختراعك الا احداثك يكون ولم يكن كل الظهورات عندك الا خلق ساكن انت قد ابدعته لا من شئى وقلت له كن ."

و در كتاب اقدس است قوله :

" نزل في هذا اللوح البديع " مراد نفس

كتاب اقدس میباشد .

و قوله :

" لهذا الظهور الممتنع المنيع . " مراد همین ظهور ابهی میباشد .

و قوله :

" قد اختلف الترتيب بهذا البديع الذى ما شهدت عين الابداع شبهه . " مراد آئین بهائى است . و در دلائل سبعة است قوله :

" بديع اول دريوم او موسى دريوم او ... و من اراد ان ينظر الى بديع الاول . " الخ و در توقيعى :

" فهل سمعت من اول يوم بديع آدم الى الان " و در لوح به شيخ نجفى است قوله :

" حضرت خاتم روح ماسواه فداه و من قبله حضرت روح الى البديع الاول . " الخ مراد از بديع اول آدم ابوالبشر است . و در لوحى است قوله :

" به ثبت حكم البديع واستضاء به قلوب الموحدين لولاه ما تمت مراتب البديع فكروا لتعرفوا

ما رقم من التلم الاعلى . الخ در جواب اعتراض بابیان است که امر و کلام الهی باید بدع باشد چنانچه از نقطه البیان برد و ظهور خود و امر تازه و آثارش را بدع و بدیع میخواند و از یکی از مناجاتهایشان این مضمون منقول است :

" اگر سبقت گیرد فکر هر قلم هر آینه مشرک خواهم بود . و رساله صادره از مقام ابهی در سنین ادرنه در حلّ اعتراضات بابیان بنام (رساله بدیع) معروف است و در آن خصوص در یکی از آثار صادره بعنوان خ آدم چنین مسطور میباشد قوله :

" باید احتیای الهی به سبّیه حق ما بین بریه مشی نمایند . . . کتاب بدیع که از لسان یکی از احبّاء از مصدر وحی نازل شده کتابی است که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی بعنوان آقا محمد طلی اصفهانی صدور یافت . و در بیانی دیگر است قوله :

" در کتاب بدیع که به اسم یکی از خدّام از سما مشیت نازل تفکر نمائید کشف بعضی مطالب مقنعه در آن الواج منیره من لدی الله مالک البریه

شده . و در بیانی دیگر است قوله :  
" سید محمد ملحد که بعضی از تفصیلات احوال آن در قبل بعرض سامی رسانید که چگونگی ابلیس ملحد بر سر هر مرصدی در آن شهر و شهر کبیر معروف، بفسون و فنون، اغوای هر نفس عامل، و در هر محلی بوده هر نسبتی که مردود نزد خلق است و راجع است بنفس آن خبیث و مرشدش نسبت به حق داده و به جهت تزیین امرالله و هتک حرمة الله بآنچه افسادی که توانسته نموده و به جهت شکدی و طلب نان، بعد از آن زن بسرایه فرستادن، و بهر در ظلام ملتجی شدن، ثم جمیع اعمالشان از این کوشش ایمن بوده که وجه معدودی که در هر شهر از دولت میداده اند نصف آن را به اسم خود گذرانیده و بعد از آن بقیه ای که مانده از ساحت اقدس امر شده که رد فرموده اند چه که این وجودات معرضه که داعی انقطاع از دنیا بوده خود را هلاک نموده به جهت حصول این چهار درهم معدود و بعد از آنکه به غایت مقصود خود که دراهم معدوده است رسیدند آن سید ملحد رفته در شهر نزد میرزا مهدی نامی

است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است در آن ارض، و بقدر قوه همسات و نفحات ناریه در آن دمیده و بعضی اعتراضات و محاربات تلقین او نموده چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره اعراض، و بعد از آن میرزا مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق بیکی از احباب که در <sup>تلقین</sup> عرش رحمانی میباشند نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشد و آن ورقه خبیثه، او را آن شخص که از عباد الله است تلقاً عرش حاضر نموده و جمال ایهی روح من فی اعراض الظهور له الغدا، از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده اند در این ایام سواد آن کلمات رسیده امر منیع از ساحت جمال بدیع آنکه این فانی یک نسخه آن را به جهت آن حضرت ارسال دارم. الخ

و نیز شهید شهیر آقا بزرگ بن حاجی عبدالعجیب نیشابوری بنام بدیع در الواح و آثار بسیار خواننده شد که نبذه ای از آن ضمن نامهای سلطان و رئیس

و سجن مسطور میباشد و تلقیب به این لقب نظریه تشبیه آدم میباشد که قبضه ای از خاک را روح میدند. قوله:

" واذکر البدیع از خلقناه بدعاً و ارسلناه الی رئیس الظالمین لعمری نفخنا فیه روحاً من امرنا و اظهرناه بالقدرة و الاقتدار و ارسلناه کجبل النار بحیث ما منعتہ الجنود و لا سطوة الذین کفروا برّب العالمین لو امرنا انه بنفسه لیقابل من فی السموات و الارضین. "

و قوله:

" ثم اعلم قد اخذنا قبضة من التراب و عجنناه بمیاء القدرة و الاقتدار و نفخنا فیه روح الامانة و الاطمینان اذا کبرنا شده ارسلناه الی رئیس الظالمین بکتاب منیر. "

و قوله:

" واذکر البدیع از خلقناه بدیعاً. "

و در چند لوح که در ذیل نامهای حیدر و زیارة ثبت است وی را به لقب " فخر الشهداء " نیز زیاده فرمودند قوله:

" ومنهم فخر الشهداء الذي احضرناه لذي  
 الوجه وخلقناه بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك  
 الي الذي اتبع هواه وفضلنا فيه ما تمت به حجة الله  
 عليه وبرزه انه على من في حوله . الخ  
 و مراد از " رئيس الظالمين والذي اتبع هواه " ناصر-  
 الدين شاه مي باشد .

و نيز یکی از اغصان الهی مسمی به بدیع الله خطاب  
 باوست قوله :

" يا بدیع انا نوصیک بالصبر والسکون والامانة"  
 و در لوح به شیخ نجفی نیز ذکر است .

و خط و لغت بدیع در آیام ابهنی خط و لغتی را میگفتند  
 که میرزا محمد علی غصن اکبر محض ذکر خط و لغت جدید  
 عمومی مسطور در آثار ابتکار کرد و خود بآن لغت و خط  
 مکاتبه نمود و بعضی هم در مکاتیب و آثار خویش منظور  
 داشتند ولی بکار نیفتاد و نشر حاصل نکرد .

و لفظ بدایع جمع بدیعه به معنی شگفتی ها در آثار  
 بسیار ذکر میباشد چنانچه در ایقان است :

" تا قدری بر بدایع امور انبیا . . . اطلاع  
 یابید . " و در خطابه های آثار دوره " مرکز عهد ابهنی

اصطلاح بدایع و صنایع کثرت ذکر دارد .  
 و بدایع الآثار در دو مجلد تألیف میرزا محمود زرقانسی  
 در شرح سفر پراثر مرکز میثاق به اروپا و امریک در تاریخ  
 ۱۳۳۲ هـ ق ۱۹۱۲ م است که در بمبائی بسال  
 ۱۳۱۴ بطبع رسید .

و مجمل بدیعی در وقایع ظهور منیع نام رساله " کوچکی از  
 میرزا یحیی ازل است که حسب خواهش ادوارد براون  
 انگیزی در تاریخ امر باب نوشت .

عربی تن . در لوح طـب  
 است :

### بَدَن

" اکل القلیل فی

الصباح انه للبدن صباح . "

بر " برو " مصدر عربی به معنی

خلق و آفریدن . در مناجاتی

و خطابی است :

" الهی الهی قد انشأت بقدرتك خلقاً

جديداً و برأت و احدثت کوراً شديداً . "

برهته و برهته صفت مشبهه از آن بمعنی خلق و آفریدگان .

در کتاب اقدس است :

"مخاطباً لبریتی . . . رحمةً من عنده على

البرية"

جمع بُرْتَن به معنی چنگهاو  
چنگالها .

### بَرَاثِن

در صورت زیارت و خطابی برای

عقه پلان خانم که ضمن آن نام ثبت است :

"وانمة تحت برائن السباع"

عربی جمع بُرْجَمَة بندهای

انگشت و استخوانهای ریز

دست و پا .

### بَرَاجِم

در لوح به ناصرالدین شاه است قوله :

"عن براجم المملوك"

نام دختر قدیس و شهید

سیحی که فیما بین ارتودوکسها

مقامی شامخ دارد و در چهارم

کانون اول احتفال و مراسم یادگاری برای اوست و در

کتاب "مفاوضات" زکری از او میباشد .

عربی درخش فارس .

در لوحی است :

### بَرَق

"عمرها چون برق میگذرد"

ابهرق درخشید . در سورة القلم :

"طلع و اهرق نوراً عن مشرق الجبین"

و در لوح عقه :

"واشرق و اهرق وسطع و لاح على الآفاق"

عربی به معنی خیر و نعمت

و سعادت و زیادت . مبارك

اسم مفعول به معنی برکت

### بَرَكَة

داده پاک مقدس منزّه .

در قرآن برای تجلیل و تقدیس به کثرت استعمال

گردید قوله :

"وجعلنی مبارکاً اینما كنت"

و قوله :

"الى الارض التي بارکنا فيها"

و قوله :

"شجرة مباركة"

و قوله :

"في البقعة المباركة" و امثالها ولذا مبارك

به معنی سعید و فرخ و خجسته و میمون و مقدس در

ادبیات فارس کثیر الاستعمال گردید و در مقام تجلیل مقدّسین و مهمّین وجود مبارک گفته میشد و در آثار و افواه این امر نیز متداول میباشد چنانکه در القاب ابیہی بعنوان "جمال مبارک" و "طلعت مبارک" و امور منسوبه نیز مانند "حضور مبارک" و غیره استعمال میگردد. در لوح دنیا است:

"درین یوم مبارک خود را از فیوضات فیّاض محروم نمائید"

بایتخت شهیر کشور آلمان  
و مورد خطاب کتاب اقدس:  
"ونسع حنین"

البرلین ولوانها الیوم علی عزّ مبین"

عرب حجت آشکار و مشهود.  
و لوح برهان به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی

معروف میباشد که در آن مسطور است:

"انصف باللّٰه بأیّ برهان استدلال عظماء"

الیهود"

و در لوح به شیخ نجفی است:

"و بعد از شهادت بعضی از شهداء لوح برهان از سما امر مالک ادیان نازل هوالمقتدر العظیم الحکیم قد احاطت اریاح البفضاء سفینة البطحاء الخ شعبه ای از آئین هند و که متجاوز از یک صد سال قبل تأسیس شد.

### برهوسماج

Brahmo Sa-maj

در خطابی است:

"حال شما باید با طائفه برهوسماج در کلکته و اطراف ملاقات نمائید زیرا این طائفه به خیال خود مقرّبه جمیع انبیاء هستند حتی در محافل خویش ذکر اسم اعظم مینمایند و پیش خود میگویند که عقاید و تعالیم این امر مبارک اس اساس مذهب ما است باری در مجامع عموم آنان نطقی نمائید و بشارت به ظهور نباء عظیم بدهید"

### برهوت

عرب نام بیابانی بغایست گرم در یمن و در اخبار اسلام جایگاه ارواح ناپاک گفتند.

در لوحی است:

"این انت یا ایّها السّائر فی البلاد ایمن"

انت يا ايها الذّاكر باسمي بين العباد . . . انا حركنا  
ارض البرهوت " الخ

مراد حرکت و هیجان ارواح شریره معارضین میباشد .

شهر معروف ایران بادرحدود

شصت هزار سکنه . در دوره

### بروجرد

ایهی معدودی از بهائیان

در آنجا بودند ولی شهرتش در آثار و افواه بنام جمال -

الدین معروف شد و در دوره مرکز عهد و میثاق عدّه ای

در آنجا بودند و مرکزی گردید و تمام احوال در تاریخ

(ظهور الحق) ثبت است و آقا جمال مذکور در بروجرد

بکوچه آقا ابوالمجد که در زمان وی به کوچه آقا جمال

و بعد از او بکوچه آقا هاشم معروف شد واقع در محله

صوفیان نزد حاجی میرزا محمود تحصیل میکرد و آخوندی

دیگر آقا اسمعیل نام هم تحصیلش مؤمن به این امر

بود و گویا مجموعاً پنج نفر شدند و دیگری از همدرسانش

بنام حاجی ملا ابوطالب که باهم دوستی داشتند خبر

به حاجی میرزا محمود داد و او تعقیب کرد و لاجرم

فرار کردند و حاجی میرزا محمود زن آقا اسمعیل راشوهر

داد و از مؤمنین سابقین بروجرد نیز میرزا باقر خان

پسرانش آزموده ها هستند دیگر مشهدی عبدالاحسن

و نیز میرزا حسین نقاش و بالاخره چهار برادر نخست

حاجی سید حسن دیگر حاجی سید علی اکبر و حاجی

سید طلی اصفرو حاجی سید محمد که از دو اخیر خاندانی

نماند دیگر حاجی میرزا حسن و آقا میرزا اسدالله

سالگی و مشهدی حسین و میرزا هادی و آقا سید

ابراهیم ( شهید ) و از بهائیان خارج که در آنجا مقیم

شد هدایت الله خان جورابی اهل جوراب از توابع

ملایر که بالاخره در بروجرد درگذشت .

عربی تاجر امتعه بافتنیها و

چون در ایران مرسوم بود

که برای مزید تعریف اشخاص

نام پیشه و شغل را بر نام شخص میافزودند و والد نقطه

را به عنوان میر سید محمد رضا بزاز شیرازی نوشتند .

فارسی به معنی عظیم در

جسم یا در مقام .

و میرزا بزرگ نوری تاکری

والد ایهی اصل نامش عباس به تفصیل در تاریخ ظهور

الحق ثبت میباشد .

### بزّاز

### بزرگ

### ببرج

فعل ماضی از بزوغ به معنی طلوع - باز اسم فاعل به معنی طالع .

در خطاب به عهه معروف است :

" تَاللهَ الْحَقَّ اِنَّ الشَّمْسَ قَدْ بَزَغَتْ "

عربی دلیری . باسل دلیر در مقاله ستیاح است قوله : " تا حکم فاصلی

### بَسَّالَتْ

حصول یابد و مجتهد باسلی مقاومت تواند "

ذکر خدا برای ادای فریضه عبودیت و تبرک در سر سوره های قرآن است و از

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقامات باب و باب الباب و عبدالبها شروحن بر آن صادر گردید و تفسیری که حضرت عبدالبها نوشتند بطبع نیز رسید و آورده اند که هنگامی که آن مرقوم به معین خطشان بواسطه میرزا مصطفی نراقی به قصر نزد حضرت بها الله رسید و ملاحظه نمودند فرمودند که کوکب لامع است .

### بِسَارَتْ

- عربی شادی . بشیر مبشر مژده رسان . ابشار استبشار مسرور شدن .

در لوح خطاب به اشرف :

" ثم بشرهم برضوان الله ليكونن من المستبشرين . و بشیر در قرآن وصف حضرت رسول و مبشر در آثار این امر بر همه مظاهر الهیه ذکر گردید . در کتاب ایقان است :

" در آسمان نجسی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را به ظهور آن نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجسی ظاهر میشود که مبشر است اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم . . . و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی . . . بشارت میدادند بظهور آن شمس هوّیه چهار نفر بودند " الخ و در الواح کلمه مبشر به کثرت و فیره اطلاق بر حضرت نقطه گردید که بشارت من بظهره الله میدادند . در کتاب اقدس است :

" اذكروا ما جرى من قلم مبشري "

و قوله :



" كذلك حکم مہتری الّذی یذکر فی فی  
اللیالی والاسحار "

وقوله :

" والأخر یوم فیہ بعثنا من بشر الناس بہذا  
الاسم الّذی بہ قامت الاموات " الخ

و در لوحی است :

" بسم العلوود الّذی جعلہ اللہ مبشراً لاسمہ  
العزیز الودود " الخ

و لوح بشارات در سنین اخیرا قامت در قصر بہجسی  
صدر یافت :

و در آثار مرکز میثاق نام بشیر الہی تکرار یافت کہ مراد  
میرزا آقا خان شیرزای طقب بہ بشیر السلطان بود کہ  
بارہا ریاست پست در ایالات و ولایات ایران مینمود .

مباشرة پرداختن بہ کاری . در لوح طَبَّ است :  
" لا تبأشر الغذاء الا بعد الهضم "

و در اسرار الآثار تفصیلی ذکر است .

عربی آب دهن خارج از دهن  
در لوحی است :

### بُصاق

" ثم اشرب مرة اخرى

من هذا البصاق الاحلی اللطیف هذا لوح منه یطیر  
الارواح وینجذب افئدة المخلصین ان یا جواد مالک  
الایجاد ینادیک من هذا المنظر المبین . " الخ  
کہ رشحات و فیض روحانی را تشبیه بہ بصاق فرمودند .

عربی دیدہ و بینائی . در لوح  
سلمان است :

### بَصْر

" از خدا بصر  
بخواہید . . . نزد ہی بصر نقش یوسف و ذعب یکسان  
است . "

عربی بہ معنی خبیر و بینا و  
آگاہ و زبیرک و با تأمل است .

### بصیر

و در تاریخ این امر سید  
بصیر اعنی ہندی معروف میباشد کہ از دانشمندان و  
پیشقدمان و شهدا<sup>۱</sup> امر بیان بود و در ظہور الحق  
بہ تفصیل آورده شد و در کتاب تنبیہ الناعمین منسوب  
بہ عمہ کہ در ردّ خطاب مشہور مرکز میثاق است نوشتہ  
گردید کہ بہ مخالفت میرزا یحیی ازل برخاست و جمعی  
از بابیہ باو تعلق یافتند و سید اعمای دیگری ہم ذکر  
است کہ در ہر وجود کشتہ شد و حال آنکہ همان سید

بصیر میباشد که در لرستان مقتول گردید و او چنانکه نوشتند آراسته به معارف ظاهریه و باطنیه و از خانواده سید جلال هندی صاحب مقامات عالی بود و در او پیش داغدازی خود را منتسب باو میدانند و گفتند در ایام طفولیت آثار عجیبه از سید بظهور رسید ولی در سن هفت سالگی دیدگانش از آبله نابینا گردید و در بیست و یک سالگی به اتفاق جمعی از هندوستان بیرون آمد و در ایران باهر طائفه و سلسله مراوده داشت و از مذاهب مختلفه مطلع بود و بخشش زیاد به فقرا میکرد و چون از اسلافش خبر بود که بزودی در ایران نفوس کاملی ظاهر میشود لذا همی به تفحص بود و به مکه رفت و پس از انجام اعمال حجّ به عتبات عراق آمد و با حاجی سید کاظم ملاق شد و ارادت به او حاصل کرد آنگاه عازم هندوستان گردید و در آن اثناء شنید که شخصی در ایران ظاهر شده و دعوی بابیت مینماید و بی درنگ به ایران آمد و چون شخص باب به مکه بودند باز به عزم مکه روانه شد و در ماه محرم به حضور رسید و با دیده دل دیدنیها دید و به ایمان رسید و عرفان و ایقان کامل یافت و از راه بحر به ایران آمد

و بنوع حکمت در بلدان تبلیغ این امر نمود و جمعی کثیر از مردم عاقل و فاضل را مهتدی ساخت تا آنکه پس از واقعه مازندران به عراق ایران رفته تبلیغ همی کرد و در بروجرد شاهزاده قسّ القلب او را گرفت و چون بسی سخن آورد و تند زبان بود حاکم داد زبانش را قطع کردند و به قتل رساندند .

دیگر از مشهورین به عنوان بصیر ابابصیر زنجانی جداگانه ثبت گردید .

بصار تخلص میرزا باقر عطار رشتی شاعر بود که بالاخره اعمی شده بدین نام لقب یافت و خانواده بصّاری از او برجای ماند .

عرب پاره ای از گوشت . در

لوح به شیخ باقر مجتهد

اصفهانى است :

### بُضْعَةٌ

" قد قطعت بضعة الرسول " یعنی پاره ای از

گوشت بدن پیغمبر را کندی که قتل و ذبح سیدین حسنین

اصفهانى را بان تشبیه و تمثیل فرمودند .

بطاء - هُطُوْ كُنْدَى و پس

أفت و سُسْتى . در رساله

### بَطْءٌ

مدنیّه است :

" و به بطالت و بطاقت ایام گذراند " که مصدر

بطاقت به موافقت بطالت استعمال گردید .

مصدر عربی به معنی بیکاری .

در کتاب اقدس است :

" لا تضيعوا اوقاتکم

### بَطَالَةٌ

بالبطالة والكسالة "

عربی به معنی زمین پهنساور

وسیل گاه از ریگ و سنگریزه

لقب و نام مکه شد چنانچه

بثرب نام مدینه گردید . در مناجاتی ولوحی است :

" ای رب صلّ علی سید بئرب و البطحاء "

و در خطاب به شیخ محمد باقر اصفهانی :

" قد احاطت اریاح البفضاء سفینة البطحاء "

که مراد پیمبر عربی و دین اسلام میباشد .

نام یونانی الاصل معرب

برای رئیس کلّ اساقفیه

سیحی . بطارقه جمع .

### بَطْرِيقٍ

در لوح به فارس سیحی است :

" قل یا معشر البطارقه قد اتی ما وعدتم به فی

الالواح "

مصدر عربی به معنی شدت

و جرأت و هجوم به غضب .

در لوح به ناصرالدین شاه

### بَطْشٍ

است :

" به بطش یسیر از خیر کثیر گذشتند " الخ

بر انگیختن . زنده کردن .

بیدار کردن . فرستادن .

در لوحی است :

### بَعَثَ - بَعَثَةٌ

### ابْنِعَاتٍ

" و اینکه از بعثت ( زنده کردن ) سوال

نمودید "

در لوح به نصیر :

" الهی فابتعث ( برانگیزان ) "

در لوح رئیس :

" سوف یبعث الله ( بر میانگیزاند ) من الطوک

من یعین اولیائه "

و قوله :

" والنفس التي هی المقصود انها یبعث ( بر

انگیخته میشود ) من كلمة الله  
و قوله :

" لما خرجت عن الجسد يبعثها الله (اورا خدا  
برانگیزاند ) على احسن صورة "

عربی مرغی است . در ضمن  
مناجاتی و خطابی است :

### بُعَاث

" آيِن حَضِيض

الادنى من الارجح الاعلى و آيِن البعث من النسر  
الطائر فى الارجح الاسمى "

عربی ناگهانی . در مقاله  
سیاح در واقعه سلطان -  
الشهداء و محبوب الشهداء

### بَعْنَةٌ

به اصفهان قوله :

" بَعْنَةٌ جمعى به خانه حضرت ریختند الخ

در آثار و افواه این امر بنام  
دارالسلام مذکور و مشهور  
است و در کتاب ایقان چنین

### بَعْدَاد

مستور میباشد :

" شاید به رشحی از انهار بیزوال حضرت

ذی الجلال که در دارالسلام بغداد جاری شده فائز  
شوند "

و قوله :

" جميع امور واقعه در این ظهور را از کلی و  
جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک مینماید حتی  
خروج مظاهر اسما و صفات را از اوطان . . . و سکون  
و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوصاً . . . قال  
و قوله الحق واللّه يدعوا الى دار السلام و يهدى من  
يشاء الى صراط مستقيم الخ

استدلال بآیات قرآن بر استقرارشان در بغداد میباشد  
و مقام به غایت ارجمند بغداد درین امر در تاریخ  
مشروحاً مفصلاً ثبت و در آثار و الواح مشهور است که  
به عنوان امّ العراق و لقب تجلیلی مدینه الله ذکر یافت  
و مقام بیت اعظم و رتبه آن شهر مخصوصاً از صورت زیارت  
صادر و سورة الحج و غیرها توان پی برد و شمسهای  
ذیل لغت ( بی ت ) ذکر است .

و در لوحی است :

" بگوای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطهای

آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سر از نوم غفلت

بردارید و متوکلّاً علی الله برصراط مستقیم امرالله  
 ثابت شوید و مدار السلام رحمت و عنایت او که محلّ  
 امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است وارد گردید در  
 ظاهر ارض دار السلام ارض جلوس آن نیر اعظم در  
 باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام کریم داده  
 شود امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت  
 حمل نه حال ملتفت شوید که اراضی را که لسان غیب  
 بذاته امر با و نموده و همه موجودات را به او دعوت  
 نموده تکبر منماید و این امر باین صریحی که گویا اصح  
 از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک ننمودند  
 دارالسلام را هفتاد معنی است و کلّ در مدینه الهیه  
 جمع شده کذلک ذکر الله فی الكتاب حکم تلك الارض رغماً  
 لانف الذين هم كفروا و اعرضوا و كانوا من الذين هم  
 بعروة الله لا يتمسكون و فی سبل النفس بغیر رضی الله  
 یسلکون

و اشاره به حملات مسلمانان و اعمال و تعرضات باینان  
 در ضمن مناجاتی است قوله :

" للحقّ القیوم ف سبحانه اللهم یا الهی انک  
 لتعلم بانّ العباد کلّهم اتفقوا علی ذلّتی و انت ایدیتهم

علی ما یریدون و کلّ الرقاب اجتمعوا علی خروجی و انت  
 قدرتهم علی ما یحبّون فک الحمد یا الهی بما هنم  
 كانوا ان یفعلون لانّ کل ما فعلوا ما کان الاّ من فعلک  
 و کلّ ما عطوا لم یکن الاّ بامرک ف سبحانه یا الهی  
 اتبعد من ابعده کلّ العباد او تطرد من اطردوه عن  
 کلّ البلاد

و قوله :

" هذا کتاب من هذا العبد الی الذین هم  
 آمنوا بالله و آیاته و كانوا من الذین هم بآیات الله  
 لمهتدین . . . و قد حضر بین یدینا لوح من احد  
 واشتکی فیہ عن هذا العبد فی سرّ الکلمات بعد الذی  
 آویناه فی شاطی القرب و جعلناه من الذین كانوا بآیات  
 ربّهم لموقنین . . . فی اول القول فاعلم بانّ هذه الکلمة  
 منّا و لکن ما اطلقناها علیکم اجمعین و ما اردنا الاّ الذین  
 هم یدعون حبّ الله ثم یرمونه لشبهات مبین . . . و هم  
 اعرضوا عن کلّ ذلک کانّهم ما سمعوا حرّاً من الکتاب  
 ثم اتبعوا کلّ ما امرهم انفسهم و کان الله علی ذلک علیهم  
 و شهید و کلّ یفعلون ما ینسبون الناس الینا كما انت  
 سمعت ذلک فی مواقع عدیده ان لن تنساه و یرجع

ضَّرَهُ إِلَى أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِنْ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ يَا  
مَلَائِكَةُ الْبَيْتِ إِنَّمَا تَشْهَدُونَ كَيْفَ اجْتَمَعُوا عَلَى كَلَابِ الْأَرْضِ  
وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ هَلْ يَلِيْقُ لِلَّذِينَ يَدْعُونَ الْحَبَّ بِأَنْ  
يَعِينُوهُمْ فِي مَا أَرَادُوا \* الْخ

و اشاره به عظمت آن حضرت و احوال ایام صفر سن  
غصن اعظم در سفرنامه بدایع الآثار است :

" از جمله ذکر کیوان سیرا را میفرمودند که به  
واسطه میرزا محیط میخواست در خفا نصف شب به  
حضور مبارک مشرف شود چون این استدعای شاهزاده از  
روی تفتن بود نه تبصر و تدین لهذا جواب فرمودند که  
من در سفر کردستان غزلی نوشته ام که دو بیت آن این  
است :

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

در نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره این است گر وصل بها داری طلب

در نباشی مرد این ره دور شو ز حمت میار

اگر باین شرایط میآید بسیار خوب و آلا . میرزا

محیط این بیان مبارک را بعینه برای او حکایت کرد

چنان خائف شد که جرأت تشرف ننمود طولی نکشید

که خبر فوتش رسید و بواسطه محرقه شدید دنیار  
وداع نمود . . . من عربی را تحصیل نکردم و تقی طفل  
بودم کتابی از مناجاتهای حضرت باب را به خط جمال  
مبارک داشتم و خیلی خواندن آن را شائق بودم شبها  
که بیدار میشدم بر میخواستم میخواندم و از شدت طلب  
و اشتیاق میگریستم تا آنکه دیدم عربی را خوب میفهمم  
دوستان قدیم بخوبی میدانند که من تحصیل نکرده ام  
اما گفتن عربی را از فصحای عرب بهتر میدانم . . . من  
در همین مدرسه ای داخل نشدم معهذا در ایام  
طفولیت وقتی در بغداد برای جمعی صحبت میکردم  
بر حسب استعداد آنها بفته دیدم والی پیدا شد  
فورا ملاحظه نمودم آن صحبتها بکار والی نمیخورد بلا  
مقدمه این آیه را خواندم که " از قال موسی رب ارنی  
انظر الیک " اگر لقای الهی در این عالم محال  
بود حضرت موسی سوال از امر محال نمینمودند پس  
از این آیه معلوم است که لقای الهی درین دنیا  
ممکن است و بعد نظر به استعداد سائرین گفتیم " ان  
الکلم علیہ السلام لما شرب صہبا " محبة الله و سماع  
نداء الله و انجذب بنفحات الله نس ما فی الدنيا

ورأى نفسه فى الجنة المأوى هى مقام المشاهدة و  
اللقاء لذا قال موسى رب ارنى انظر اليك مختصر والى  
ايستاده خوب گوش داد پس از آن ما را دعوت به منزل  
خود نمود بعضى از حاضرین چون مدعى علم بودند  
مکدر شدند و چنان به حقد و حسد آمدند که وصف  
ندارد

عربى کينه و دشمنى سخت .

در لوحى از حضرت بهاء الله  
است قوله :

### بَغْضَاء

"جسد منير مرا در هوا آویختند و به رصاص  
غَلَّ و بغضاً مجروح ساختند ( مراد جسد حضرت نقطه  
است ) ... و جمال علق اعلی را مرّة اخرى در هوا  
بغضاً معلق سازید " الخ يعنى معاندت و ظلم بر  
ایشان در معنى ستم و جور بر حضرت نقطه میباشد .

عربى به معنى فساد و ستم  
و جنایت و عصیان و طغیان و  
خروج بر امام .

### بَغْيٌ

در لوح رئيس است :

"هل الفرعون استطاع ان يمنع من سلطانه

از بغى فى الارض و كان من الظالمين  
و در لوحى ديگر :

"از كان بيت المحبوب محاطاً بجنود البغى  
و الفحشاء" مراد خانه مسكونه ابهى در ادرنه است  
که به حکم دولت عبدالعزیز عثمانى مأمورین محاصره کرده  
بودند تا ایشان را به فلسطین تبعید کنند .

و در لوح به اشرف است :

"وبغوا على الله على شأن قاموا على الاعراض  
فى مقابلة الوجه"

و در لوح رئيس است :

"بكم ينغى ان تفتخر الارض على السماء" سزد  
که بشما زمین بر آسمان افتخار کند .

عربى به معنى مطلوب و مرغوب  
در مناجاتی است :

### بُغْيَةٌ

"يا مقصودى و معبودى

و املی و بُغيتى و منای

و در خطابهى است :

"هذا منتهى آمالى و غاية بغيتى"

متمم

## بَقَاء

مصدر عربی به معنی مکث و خلود  
و دوام . در لوح به حاجی  
محمد اسمعیل ذبیح کاشانی

و هم‌رهان است :

" یا اَطیار البقاء مُنِعْتُمْ عن الاوکار فی سبیل  
رَبِّکُم المَخْتار "

لوح البقاء - قوله :

" هذا لوح البقاء من لدى البهاء الی الذی  
فاز بعرفان الله " الخ

و حرف البقاء - لقب روحانی حاجی مهزنا موسی  
جواهری در بغداد بود .

و بقاء ذاتی و زمانی - در لوح خطاب به عبدالوهاب  
است قوله :

" این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی  
چه که مسبوق است بعلمت و بقاء ذاتی غیر مسبوق  
و آن مخصوص است به حق جلّ جلاله " الخ

و مدینه بقا امر بهائی و ملکوت ابهی است . در لوح  
طبّ است قوله :

" الیوم دوام محبوب و مطلوب است یکسی

حکمت و بیان و ثانی الاستقامة علی امر ربکم الرحمن هر  
نفس به این دو امر فائز شد عند الله از اهل مدینه بقا  
محسوب و مذکور "

بقرة عربی گاو . و سورة البقر

دومین سور قرآن به مناسبت

ذکر قصه گاو در بنی اسرائیل

## بَقْر

به این نام مستی گردید و از مقام باب اعظم در اوائل  
اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی دو جزه  
از آن سوره صدور یافت و مجلد دوم را سارقی در سفر  
مکه با کتبی دیگر ربود و نسخه ای از آن بدست نیست  
و از مجلد اول نسخ خطی بسیار میباشد آغازش قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي

تجلّى للممکنات بطراز النّقطة المنفصلة عن لجة الابداع

... بیدی عبدک هذا بعد ذکر العین واللام والیا

محمد ( علی محمد ) ... الهم لتعلم فی يوم الّذی

اردت انشاء ذلك الكتاب قد رأیت فی لیلتها بانّ

ارض المقدّسة قد صارت ذرّة ذرّة و رفعت فی الهواء

حتی جاءت کلّها تلقا بیتی ثم استقامت ثم جاء خبر

فوت الجلیل و العالم الخلیل معلی رحمة الله علیه



من هنا لك ( فوت حاجی سید کاظم رشتی در کربلا )  
 وقد اخبرت بعض الناس قبل بنومي " الخ  
 وعلیهذا عزم تدوین کتاب مذکور در شهر ذیقعدہ  
 سال ۱۲۵۹ هـ ق مقارن رحلت سید رشتی و در روزی  
 شد که شب دوشینش روپای مرموز مدل بر فوت سید  
 و تحلیل مرکز علمیه اش در کربلا و انتقال آن به شیراز  
 مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به  
 افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند و در آخر  
 آن کتاب چنین مسطور :

" والی هنا قد اخذت القلم عن الجریان باذن  
 الرحمن ولقد فرغت من ابداعها فی تفسیر جزء تام من  
 اول الکتاب فی شهر ذیحجة الحرام متوالیا فی سنة  
 ۱۲۶۰ "

پس مدت تدوین جزء اول کتاب زیاده از یک سال شد  
 و هشت ماه بعد از ابلاغ دعوت به جناب ملاحسین  
 بشرویه و آغاز شرح سوره یوسف به پایان رسید و در آن  
 شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ تمامت آن مجلد مهیا  
 نبود و شاید مراد حاجی میرزا حاجی کاشانی موخ نخست  
 این امر که نوشت در آن شب بر طاقچه حاضر بود و ملا

حسین مطالعه نموده چنین و چنان در خصوص آن مذاکره  
 داشت همان مقدار صادره حاضره از کتاب باشد .  
 و راجع بآن در صحیفه العدل چنین مسطور است قوله :  
 " و هر کس از اولی الالباب که شرح بقره و  
 صحائف و جواب و سؤالیهای اهل علم را مشاهده نمود  
 یقین بآنچه اشاره شده نمود "

و در کتاب شرح کوثر چنین مسطور است قوله :

" لانّ علی هذا المنهج البديع والقسطاس  
 التام المنيع لم ينطق به احمد ولا كاظم من بعد ولا  
 يعدل به ما فسرت فی شرح البقره من اولی الفطرة "  
 و در محلی از تفسیر مذکور سوره بقره است قوله :

" قال الامام موسى بن جعفر (ع) حين سألته  
 عن الاسم الاعظم قال اربعة احرف الاول كلمة لا اله الا  
 الله والثاني محمد رسول الله والثالث نحن والرابع  
 شيعتنا وقوله الالف حرف محمد وهو ولاية الله تعالى  
 واللام حرف علي والميم حرف فاطمه وان الله قد  
 ابدع اللام والميم بامرہ فعند الاجتماع هي كلمة كن  
 وبامرہ قامت السموات والارض ولذا قد كان المقدان  
 في الحرفين الآخرين وليس للالف مدّ لانه مظهر

الولاية عن الله سبحانه وهذه كلمة التوحيد  
و در بیان آیه " ان الله يأمرکم ان تذبحوا بقرة " مذکور  
است قوله :

" كل ما سواه آية الاحدية ومظاهرها فى  
الاشياء لدى المعبودية كانت بقرة وامر الله بذبحها  
لان ما سوى آل الله قد كانوا بقرة ومنها الاشارات  
والسبحات والتهنئات والحدودات وما سوى نفس  
الاحدية ومظاهرها هى نفس البقرة "  
وعين البقر - نام چاهى در شهرستان عكا است كه  
در احاديث نبويه مسلمان مذکور و در بعضى آثار ايرين  
امر منقول ميباشد .

### بِقْرَاط

أبقراط اعظم اطباء قديم  
ويونانى به چهار قرن قبل  
از ميلاد مسيح ميزيست . در

لوح حكماست :

" ان بقرات الطبيب كان من كبار الفلاسفة  
واعترف بالله وسلطانه " الخ

### بِقْعَه - بَقِيح

عربى قطعه بوضع مخصوصى  
از زمين . در قرآن است :

" فلما اتىها نودى من شاطئ الوادى الايمن  
فى البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى "  
وبين مناسبت وصف به مباركه در بقاع مقدسه استعمال  
ميشود .

در كتاب اقدس است :

" ليصرفوها فى البقاع المرتفعة فى هذا الامر "  
و در لوح رئيس است :

" وفى هذه البقعة المباركة "

و در لوح به اشرف است :

" قل يا ملاء البيان انا اختصناكم لعرفان  
نفسنا بين العالمين وقربناكم الى شاطئ الايمن عن  
يمين بقعة الفردوس المقام الذى فيه تنطق النار على  
كل الالخان بانه لا اله الا انا العلى العظيم "  
که مراد ادرته است .

و نام بقعه نورا در لوحى است قوله :

" نار الله که از يمين بقعه نورا مرتفع است "

و كذلك بقعة الحمرا در كتاب اقدس است قوله :

" توجهوا يا قوم بوجوه بيضا و قلوب نورا الى

البقعة المباركة الحمرا التى فيها تنادى سودة

المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم

و در لوحى است قوله :

"الذى جعلنى مسجوناً فى هذه الارض التى سُميت بالبقعة الحمراء فى كتاب الاسماء وبالسنجن الاعظم فى لوح كريم"

و نیز بقعة البيضاء قوله :

"كذلك نطق بحر البيان من لدى الرحمن فى مدينة عكا التى سُميت من قبل بالبقعة البيضاء" الخ

همه مراد ارض عكا مىباشد كه منوره گهاى سرخ محمر وهم از مركز قضا و بلاياست و نیز بقعة الحمراء نام تلبسى پراز گل در خارج عكا شد و در بيانى از مركز عهد است :

"جای خيمه بها بود كه در دنيا و حتى در امريكا هم مانند ندارد"

و قوله :

"وفى كتاب محبى الدين ان هذه الارض -

المقدسة . . . هى البقعة البيضاء" الخ

و بقعة الخضراء نام مقبره سلسبيل يزد را حضرت بها الله فرمودند .

بقيع - زمين وسيع با انواع اشجار .

در خطاب معروف به عمه است :

"اوشفيك و يرويك السم النقيع و سراب البقيع

عن الداء الشديد و العطش فى قفر بعيد"

و ممكن است بقيع در اينجا همان استعمال عرفى مأخوذ

از "سراب بقيعه يحسه الظمان ما" مذكور در قرآن

باشد كه ذيل نام بقعه ذكر مىباشد .

بقية عربى به معنى برجى

مانده و در قرآن

بقية الله - بقية السيف در ضمن نقل نصايح و گفتگوى

شعيب با قومش است قوله :

"ويا قوم اوفوا الكيل و الميزان بالقسط ولا تبخسوا

الناس اشياهم ولا تعثوا فى الارض مفسدين بقية الله

خير لكم ان كنتم مؤمنين"

و مفسرين غالباً چنين تفسير كردند همان مقدار برجا مانده

از تمام و كمال دادن اشيا به صاحبانش براى شما بهتر از

كم دادن مىباشد و برخى به اين معنى گرفتند كه فرمان

بردن از خدا و اميد پاداش او و حالت نيكي كه در شما

ميانند خوب و پايدارتر از مال حلال است و توان به معنى

آنچه از امور الهی از ذکر خیر و حسن صیت و اعمال  
طیبه و جزا حسنه تعبیر کرد چنانچه بهمین معنی در  
آیه دیگر است قوله :

" فلولاً كان من القرون من قبلکم اولو بقیة  
ینہون عن الفساد فی الارض "

و قوله :  
" والباقيات الصالحات خیر عند ربک ثواباً  
وخیر اماً "  
چه باقیه همان بقیه است .  
و قوله :

" بقیة مما ترک آل موسی و آل هارون "

در صورتی که مراد امور متبرکه مقدسه مادیه باشد نیگز  
همان اعتبار شوون روحانیه ملحوظ است و در تأویلات  
روحانیه شیعیان مراد از بقیة الله مرکز امانت الهیه  
و ولایت گرفتند و حدیثی در وصف ائمه منقول است :  
" انتم بقیة الله فی عبادہ " و لذا بقیة الله  
از القاب امام دوازدهم اثنا عشریه قرار گرفت و در آثار  
اولیه نقطه البیان آمده تکرر ذکر یافت قوله :  
" اننی انا عبد من بقیة الله " الخ

و در صحیفه بین الحرمین است قوله :  
" ان اسمعوا حکم بقیة الله " الخ  
و در صحیفه مخزونه است قوله :

" ولقد اخرجها بقیة الله صاحب الزمان علیه  
السلام الی بابہ الذکر " الخ  
و قوله :

" قل لو کان من عند غیر بقیة الله ینزل لاستطاعوا  
ان یأتوا بمثله . . . تلك الآیات حجة من بقیة الله . . .  
قل یا ایها الملا لقد جائکم ذکر من بقیة الله " الخ  
و بهمین اعتبار است که اصحاب قلعه طبرس مازندران  
در الواح و آثار و افواه اصحاب اولین به عنوان " بقیة  
آل الله " مذکور بودند از آن جمله لوحی به میسرزا  
ابوطالب شه میرزادی از بقیة السیف اصحاب قلعه  
است قوله :

" بسم الله العلیّ العظیم ان یا بقیة آلی اسمع  
ندائی عن شطر عرش لتجذبک نفحات الرحمن الی  
مقام کان عن عرفان العالمین مرفوعاً فطوبی لک بما  
اخذتک نفحات الروح فی ایامه و حضرت بین یدی  
الحبیب الذی استشهد فی سنبلی و استعرج الی

سرادق القدس مقرّ الذی کان عن انظر المشركين مستورا  
 وانا کنا معک فی اضطرابک واطمینانک وقد محونا  
 الاضطراب واثبتنا الاطمینان فی لوح کان فی کسوف  
 الحفظ محفوظا . . . ان یا بقية آل الله تالله قد ورد علی  
 الحبيب مالا ورد علی احد لانه شرب كأس البلاء من  
 الاحباء والاعداء انک اطلعت ببعضها وورد علیه من  
 الذین کانوا فی حوله ولكن الله عفی عنهم بما استشهدوا فی  
 سبيله وزینهم بطراز الفجران وانه کان عطوفاً غفورا ولكن  
 ورد علی محبوبه فی تلك الايام مالا ورد علیه ولا علی  
 احد من قبل " الخ

مراد از حبيب قدوس واز احبائى که بلايا بر او وارد کردند  
 عده ای از متزلزلين و خائفين و مستضعفين و منحرفين  
 اصحاب قلعه است و ميتوان گفت مراد از بقية الله در آثار  
 اوليه نقطه البيان همان مقام امامت و مهدويت موعوده  
 منتظره سرّيه بود که در ایام بابیت او را موافقت و تائيد  
 مينمود و همین که دعوت قائمیت فرمودند در آن حضرت  
 قرار گرفت و توان هم گفت که مراد همان مقام منن  
 بظهره الله است که چند سالی بعد از آن در کتاب بیان  
 وغيره تأسييس و تبشير فرمودند چه هر دو مقام فی الحقیقه

یکی میباشد .

و نیز کلمه بقية السيف به معنی برجای مانده از قتال  
 و جهاد از اصحاب قلاع بابیان که غالباً کشته شدند  
 و در آثار و افواه معروفند .

### بُكَرَةٌ

عربی به معنی صباح . بکر  
 جمع . ابکار جمع الجمع .  
 در کتاب اقدس :

" فی البُکُورِ وَالْآصَالِ "

و قوله :

" لَانکُمْ مَا عَرَفْتُمْ الَّذِي دَعَوْتُمُوهُ فِي الْعَشِيِّ  
 وَالْاَشْرَاقِ وَفِي كَلِّ اَصِيلِ وَبُكُورٍ " ممکن است بکور مصدر  
 به معنی دخول در صبح باشد چنانچه در قرآن قوله :  
 " فی العشی والابکار " که در مقابل که نام  
 وقت است ابکار مصدری آورده شد .

و در ضمن خطابی به محفل روحانی مشهد و مناجاتی  
 است :

" وَالْاَلْفَةَ مَعَ اِحْبَائِكَ عَشِيًّا وَابْكَارًا "

### بَلال

در ضمن نام حبشه ذکر  
 است .

### بِلَامُفِيلِد

Lady Blomfield

لیدی بلامفیلد خانم بهائیه

انگیزی که ضمن نام اروپا

ذکر است و او را مرکز عهد

ابهی ستاره خانم نام فرمودند و هنگام وصول خبر

صعودشان باتفاق شوقی ربّانی مقام ولّی امرالله که به

غایت محزون بودند به حیفا رفت و شرح مشهور را جمع به صعود

راد آنجا نوشت و کتاب بنام "شاهراه ممتاز" The Chosen

Highway تألیف وی که غالباً شرح سفر مرکز عهد در اروپا

است بدست میباشد و بالاخره در هشتاد سالگی

در آخرین روز از سال ۱۹۳۹ میلادی در گذشت .

لهجه عربی بلشویک است .

### بُلْشَفِیک

در خطابی مورخ ۱۹ ذیقعد

۱۳۳۸ قوله :

" حکومت اگر از بلشفیک رخنه نیابد قوت

یابد . "

### بَلْعَم

بلعام بن باعورا عالم بزرگ

دینی معاصر باموس و بیوشع

که باتباع هوای نفس مخالف

با مرکز هدی شده هلاک گردید قصّه اش در تورات

ثبت است و در آثار کثیره این امر ذکر بلعم بر سبیل

تشبیه و استعاره در خصوص برخی از این قبیل استعمال

گردید .

در لوحی که شرح احوال میرزا یحیی را داده اند قوله :

" قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من

الطین ثم البسناه قميص الاسماء الخ

کشور معروف در اروپا در

آثار بسیار ذکر شده از آنجمله

در خطابی است :

### بُلْغَار

" نور به بلغارده روح به سقلاب بخش "

و در خطاب وصایای عهد است :

" و از خطه بلغار در نهایت مظلومیت به سجن

اعظم ارسال گشت " که به سوق بیان مرتبط به آستان

ادرنه میباشد .

و نیز در خطابی دیگر است :

" در بلغار و سقلاب آثار ظهورش نمودار

گردید " و بلغار به فارسی چرم معروفی است .

عربی لیلۃ بلعما شب ماه

بَلْعَاء

تمام نور . در لوحی است :

" قد حضر العبد الحاضر بكتابتك في ليلة بلما "

### بلوج

تبلیج به معنی طلوع و ظهور .  
در خطاب معروف عمه قوله :  
" وتبلیج تباشیر "

الصبح

و در حق زین المقربین :

" ربّ آتھ سمع نداءك عند تبلیج صبح  
احدیتك "

### بلوچ

نام قومی اهل بلوچستان  
معروف و محمد خان بلوچ  
حکمران در آنان بود و به  
خانه شان این امر رسید و او شش بار به ارض عکا وارد  
و به حضور در محضر ابهی فائز گردید .

### بلور

بلور عربی نوعی از شیشه  
سفید صاف معروف .  
در کتاب اقدس است :

" قد حکم الله دفن الاموات في البلور "

مهم

### بلوغ

مصدر عربی به معنی رسیدن .  
در لوح رئیس است :

" بلغت ذروة العلم "

و در قرآن به معنی وصول در سن به مقام رشد و تکالیف  
دین استعمال شد قوله :

" حتى اذا بلغ الاطفال منكم الحلم  
وقوله :

" لما بلغ اشدّه "

و از اینجا بلوغ در اصطلاح اسلامی باین معنی قرار  
گرفت و آن را با فتاوی مختلف از مراکز افتاء غالباً در ذکور  
۱۵ و در اناث ۹ قرار دادند .

و در کتاب بیان در باب ۱۸ واحد ۸ چنین مسطور  
است قوله :

" وقبل از بلوغ بعدد اسم هو حکم بر مؤمن  
و مؤمنه نبوده "

و در کتاب اقدس است قوله :

" قد فرض عليكم الصلوة والصوم من اول البلوغ "

و در رساله سوال و جواب حد آن را مطلقاً سن ۱۵  
مقرر کردند و علماء طبیعت بلوغ را دو نوع گفتند طبیعی

وعقلی و اول قبل از دوم تحقق مییابد .  
و نیز در کتاب اقدس است :

" انا جعلنا الامرين علامتين لبلوغ العالم "

مفاد آنکه جامعه انسانی بلکه عالم هستی مانند آن که افراد ذی حیات در مقامی از سن به رشد و بلوغ میرسند در حدی از ادوار و اکوار به مقام رشد و بلوغ خود خواهند رسید و در ضمن لغت ( ام ل ) زکری است و اصطلاح تبلیغ و مبلغ و مبلغین در الواح و آثار و افواه راجع به ابلاغ این امر به انام بسیار است .

در لوح به نصیر است قوله :

" بلّغ امر مولاك الى من هناك "

و در لوح رئیس خطاب به ذبیح است :

" نسأل الله ان يوفقك على حبه ورضاه و

يوثدك على تبليغ امره و يجعلك من الناصرين "

و در اثری از خادم مورخ ۹۹ هـ ق خطاب به آقا جمال هروجرودی است :

" و اینکه در باره حرکت بدیاری بکر مرقوم

فرموده بودی باسی نیست و لکن در جمیع احوال فرمودند به صمت متمسک باشند لثلاً یظهر ما یکدر الیوم او برتفع

القوضاء این اراضی و اطراف آن تبلیغ منع شده منعاً عظیماً فی الكتاب و آن اراضی هم از اطراف محسوب است " انتهى

و کیفیت ابلاغ کامل این امر و امر تبلیغ ضمن لغت ( س ج ن ) ثبت میباشد .

و تأسیس کلاس درس تبلیغ بهائی در طهران بواسطه حاجی صدر همدانی که بعداً میرزا نعیم سدهی آنرا اداره نمود در تاریخ ثبت و نیز ضمن ( س ج ن ) شمه ای ذکر است .

و شهرت نام حاجی مبلغ برای حاجی محمد ابراهیم یزدی ضمن شرح نام ابراهیم درج میباشد .

بلاء عربی مصیبت وهم و غم .

بلا یا جمع . در لوح طب

است :

" بهما يحدث بلاء ادهم "

و در کلمات مکنونه است :

" المحب الصادق يرجوا البلاء كرجاء العاصي "

الى المغفرة والمذنب الى الرحمة "

و نیز در لوح طب :

بَلَاءٌ



" فاتها بلیة للبریة "

و در لوح رئیس :

" قل البلیایا دهن لهذا المصباح و بها یزاد "

نوره ان کنتم من العارفین "

بلا نیز مصدر عربی به معنی کهنه و فرسوده شدن .

بَلَى یَبْلَى ماضی و مضارع - در کلمات مکتونه است :

" انت قمیصی و قمیصی لا یبلی "

ابولونیوس حکیم شهید

رومی در فلسفه طبیعی که

۳۷ مجلد در آن فن نوشت

و مؤلفاتش تاکنون بنوع اعیان و خود بنوع جلالت قدر مذکور است .

در لوح بسیط الحقیقه است :

" و بعد از او ( ادریس - هرمس ) بلینوس

از الواح هرمسیه استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند "

شهر معروف در خطه

کرمان . تنی چند از بهائیان

مقیم آنجا بودند و لذا در

آثار مذکور آمد خطابی " در ہم به خدایار علیه بها الله

بلینوس

Pliny

بم

الابهی " است .

بمبئی

بمبای شهر بندری معظم

و ولایتش در هند که مذکور

در الواح و آثار و مسطور مفصل

در تاریخ میباشد از آن جمله خطابی به حاجی میرزا

محمد تقی طبسی یزدی که در آن کشور تجارت میکرد میباشد

قوله :

" ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشاری

مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید در خصوص قبرستان

مرقوم نموده بودید که حکومت محل مخصوص تعیین نموده

و دیوار کشیده و دروازه گذاشته و از ندفن نمودن در آنجا

داده نوشته ای مرقوم نمائید از طرف جمعیت احبای به

حکومت اظهار ممنونیت از این همت نمائید و تقدیر

فرمائید و بنگارید که ما به نصوص قاطعه مبارک در هر مملکت

که هستیم باید به حکومت آن سامان در کمال صداقت

و خیر خواهی روش و حرکت نمائیم لهذا وظیفه ذمت

دانستیم که بیان ممنونیت خود را بنمائیم و ما از دولت

فخیمه نهایت رضایت را داشته و داریم و امید داریم که

صداقت و امانت و خیر خواهی ما ظاهر و آشکار گردد الخ

### بناب

معموره معروف در آذربایجان  
 که در ایام ابهی مجمع  
 بهائی داشت و در آثار  
 مذکور گردید از آن جمله میرزا غلامحسین طبیب مذکور  
 و مخاطب در الواح بسیار شدند .

### بندر

لنگرگاه کشتی و شهر ساحلی .  
 و از بندرهای مشهور ایران  
 بندر پهلوی در ساحل  
 بحر خزر که نام سابقش انزلی بود و در ضمن آن نام  
 ثبت است و معدودی از بهائیان در آنجا میزیستند و  
 در این عصر بنام بندر پهلوی مستی و معروف و جمعیت  
 سکنه اش را متقارب سی و پنجهزار بشمار آوردند و عده  
 بهائیان آنجا قلیل و محفل روحانی دارند و غالباً از اهل  
 آنجا نیستند .

دیگر بوشهر در خلیج فارس که تجدید و تمصیر آن به  
 عصر نادری است و محل اقامت و تجارت چند ساله  
 احوال باب اعظم بود و ایشان خود در سنین جوانی  
 چندی در آنجا زیستند و حجره تجارتگاه و محفل  
 عبادتگاهشان معین است و آنجا در دوره مرکز عهد ابهی

مجمع بهائی بود و در آثار نامبرده گردید .  
 دیگر بندر جزو گز نیز کنار دریای خزر در دوره مرکز  
 عهد ابهی مجمع معتنابهی در آنجا از اهل بها بود  
 و مکرراً در آثار مذکور گردید و در الواح ابهی هم زکری  
 از آن است قوله :

" این مظلوم از سمت شاهروید بان شطر توجه  
 نمود " الخ

دیگر بندر عباس کنار خلیج فارس نیز در دوره مرکز  
 میثاق مجمعی از بهائیان در آنجا بود و مذکور در آثار  
 گردید در سال ۱۳۲۰ معصوم علی فرهدلاری تاجر که  
 در بعضی بواسطه خالویش حاجی علی اکبر بهائی شد  
 وارد بندر عباس گردید و حاجی طی اکبرلاری مذکور  
 از بهائیان عصر ابهی بود و در شیراز بسال ۱۳۱۲ فوت  
 شد و به تاریخ مذکور ۱۳۲۰ از بهائیان حاجی محمود  
 عوضی اقامت داشت که در کرمان بهائی شده بود . دیگر  
 مدحه الوزراة که خود و پدرش میرزا عبداللّه خان امین  
 الوزراة درین بندر فوت شدند دیگر آقا سید حسن  
 نطنزی مقوم گمرک که بالاخره در اصفهان وفات یافت  
 دیگر میرزا محمد طی سدید السلطنه بندری ابن حاجی

احمد خان کبابی دیگر سلطان محمد خان ابوالسوری معروف به سرهنگ و تویجی که بعداً به حکومت منصوب شد و بالاخره زنش او را در بغداد سموم ساخت .

مصدر عربی . در قاموس است :

### بهاء الحُسن .

و در مجمع البحرین است

بهاء الله عظمته و جمع حُسن و اشراق و شکوه میباشد که مظهرش در عالم شهود آفتاب و در عالم هستی ذات الهی است و در دعای معروف لیلی شهر رمضان از ادعیه اثنی عشریه مأثور از امام که فضل و مقام مخصوص نزد آنان دارد مقدم بر دیگر اسماء الله ذکر شد و روایت است که اسم اعظم الهی در آن دعا میباشد و نقطه بیان مظاهر مشیت کلیه خصوصاً موعود محبوب و نفوس بنفایت معظم را بآن نام میخوانند چنانچه ضمن لغات حیات و زین و سفینه شمه ای از توقیعات و السواح شامل این خصوص مسطور میباشد و در ضمن سوره الذکر ثبت و در ذیل لغت ذکر و لغت زمان ذکر نقطه بیان من ینظره الله را بعنوان بهاء درج است و سری از اهمیت و اعظمت این نام همین احتواء رموز زیبا فی

و درخشندگی و بزرگی میباشد که در ضمن لغت اسم بیان اسم اعظم گردید و از نقطه البیان در شرح حدیث " لو كان الموت یشتري لا اشتراه المؤمن والكافر " است قوله :

" لان حروف الوجه هو اربعة عشر وهو المراد لشموس العظمة واقمار القدرة كل شئ هالك الا وجه ربك ذوالجلال والاکرام وان حیات الوجه هو البهاء فی آخره وهو کلمة خلقت اسمها مثل شکلها و هیکلها مثل سترها و ما كانت عدتها الا عدة احرف آخر الوجه وهو الاسم المکنون والرمز العصون الذی به ظهر ما ظهر بین الکاف والتون ولانه هو الذی قد اصطفاه لنفسه وجعله مقام نفسه فی قوله یحن لا اله الا هو الملک القائم القدوس " الخ

و در شرح سوره نور مسطور است قوله :

" و اذا تنظر الی حروف هذه السورة و ذلک المقام ترى البهاء روح السورة و اصلها و علیها یدور رخی الظهورات و الاسماء و الصفات . . . و لذک رقم شکل البهاء . . . و ان ذلک الشکل \* هو حرف من حروف اسم الاعظم الذی قال علی فی قوله وان -



و رباعی شہیر در وصف ہمین است :

ها و صه الف کشیده مدی بر سر

میم کج و کوچ و نردبانی در بر

با چار الف و ها و او معکوس

بی شک کہ بود اسم خدای اکبر



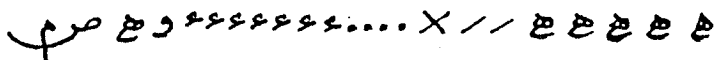
و رباعی دیگر کہ به نوعی دیگر گفت :

خمس ها ات و خط بعد خط

و صلیب بعدہ اربع نقط

سبع همزات و واو ثم ها

ثم صاد ثم میم فی الوسط



و در ضمن لغت اسم ہم اشاره شد و در ضمن لغت

نکمن نیز شرحی درین موضوع کہ کاملاً از معارف رمزی

عرفاء اسلام خصوصاً شیعه مییاشد و مقام نقطه البیان

و مقام ابہی طبق مقتضای عصر استدلال و استنتاج

نمودند ثبت میگردد و در آثار صادره ابہی در سنین

عراق اطلاق بہا و ابہی بہمین منوال بسیار است

قوله :

\* چنانچہ نقطه اولی و طلعت ابہی روح من

فی اعراش الظہور فداه \* الخ

چنانچہ در ضمن لغت حیات ثبت مییاشد و بہ ایمن

طریق کلمہ ابہی در آثار این امر بر دیگر مظاهر البیہ

خصوصاً شخص نقطہ اولی نیز اطلاق گردید از آن جملہ

بیانی از مرکز میثاق در تبیین جنة الاسماء ضمن لغت

جن مسطور است و تلغّب مقام ابہی باین لقب در تاریخ

چنین ثبت گردید کہ در ایام واقعات بدشت واقع شد

و عہ مشہورہ نیز در رسالہ ردیہ بفضیہ منسوبہ با و

نوشت کہ در بدشت بواسطہ قرۃ العین این لقب ہر مقام

ابہی استوار گردید ولی آثار صادرہ در بغداد پس از

ہر گشت از کردستان بدین نام صریحاً و یا رمزاً در دست

مییاشد و شہرت پیروانشان بنام و عنوان اہل بہا

چنانچہ در ضمن بیان نبیل نبذہ ای ثبت مییاشد و در

سنین اواخر ادرنہ شد .

در لوحی است قوله :

\* جمیع عوالم مالانہایہ از کار و الفاظ و بیان

از نقطہ اولیہ تفصیل شدہ و گل بآن نقطہ راجع و آن نقطہ

به اراده قدمیه ظاهر هر نفسی که الیوم به حبّ او فائز شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب علم و بیان بوده و خواهد بود و لکن احدی از زلال این بیان که از یمن عرش رحمان جاری است نیاشامد مگر اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما مع آنکه در سجن جالس و اعداء از کُلّ جهات مترصد معذک توراً محروم ننموده " الخ

و صدور این لوح در سجن اعظم بود و اول لوحی است که پیروان مؤمنین را بنام اهل بهاء خواندند و نام بیانی به بهائی تبدیل گردید و در لوحی دیگر صادر در ایام سجن اعظم که اسرار اسرای موصل و خروج ازادرنه و مصائب سجن را بیان نمودند قوله :

" یا ایها المذکور لدی العرش . . . قل یا اهل البهاء تالله الیوم یوم الذی فیه یستقیم المخلصون و در لوحی دیگر قوله :

" و کلمه ای که الیوم مقدم است بر کُلّ کلمه مبارکه اللهم انی اسألك من بهائك باهواء و کنتل بهائك بهی بوده و هست امروز عالم بیان طائف این

کلمه جلیل است چه که امروز محک الله اوست و مشرق امتحان الهی اوست در یک مقام این کلمه فصل الخطاب است و اوست سدّ محکم متین ما بین موحدین و مشرکین و در مقامی سیف برنده است که بین حق و باطل را فصل نماید . جاهل ارض ص ( شیخ مجتهد نجفی اصفهانی ) عباد را از تلاوت آن منع نموده اَفْ له خود را و قوم خود را از نفعات اسم اعظم الهی محروم کرده سوفیری جزا عمله امراً من لدن آمر عظیم "

و در لوح معروف به شیر مرد قوله :

" ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشن آفتاب بخشش جهان را روشن نمود از باء بحر اعظم هویدا و ازها هویت بحته " الخ و در کتاب اقدس است قوله :

" و الا ترجع الی اهل البهاء الذین لا یتکلمون الا بعد اذنه و لا یحکمون الا بما حکم الله فی هذا اللوح "

و در لوحی است قوله :

" طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقف ببینند در ما ظهر من عنده توقف

نمایند اینست مقام استقامت کبری قد زکرت کلما  
ینبغی لامری " الخ  
و در لوحی است قوله :

" ولكن عجب است از اهل بیان که به این  
حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند اَفْ لَهُمْ و  
لِحیائهم و لوفائهم شعورشان به مقام رسیده که تازه  
درین ایام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم  
نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان  
مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده "  
و شقه ای در این خصوص ذیل حرف (ط) و امر و  
اورشلم ثبت است .

وامضا" الواح در اوائل اظهار امرشان " من البها  
والها " و یا " ۱۵۲ " رمز از بها بود و علی ای حال  
بیک از خاتمهای بدیعه مختوم میفرمودند .

و جمله الله ابهی به معنی اسم تفضیلی ماننده  
الله اکبر تحیت و نیز ذکر مفروض بهائی میباشد .  
در کتاب اقدس است قوله :

" قد کتب الله لمن دان بالله الدبستان ان  
یفصل فی کل یوم یدیه ثم وجهه ویقعد مقبلاً الی الله

و یذکر خمساً و تسعین مرة الله ابهی "  
و نیز در امر بیان نام ماه اول از شهر سنه و روز اول از  
هر ماه که روز اول سال یعنی نوروز نیز میباشد قرار  
گرفت و به مظهر اعظم مشیت کلیه اختصاص یافت .  
و در کتاب اقدس است قوله :

" طویس لمن فاز بالیوم الاول من شهر  
البها الذی جعله الله لهذا الاسم العظیم "  
و نیز ایام البها که مراد ایام البها است نام ایام  
زائده بر شهر سنه با آداب و مراسم مخصوصه گردید  
که در کتاب اقدس است :

" واجعلوا ایام الزائدة من الشهر قبل شهر  
الصیام انا جعلناها مظاهر البها بین اللیالی و الایام  
لذا ما تحدت بحدود السنة و الشهر "

و تفصیل این امر در کتاب امر و خلق مسطور شد .  
و لوح البها نام لوحی است که در سنین ادرنسه  
خطاب به خاتون جان قزوینیّه بنت حاجی اسدالله  
فرهادی صدور یافت ، تا آنکه از آداب بهائیان شد که  
عقیب ذکر با کتب اسما نیکان بر جای رحمة الله علیه  
با غفر الله له یا رضی الله عنه و مانند آنها که فیما بین

مسلمانان متداول بود علیه یا علیها یا علیهم یا علیهن  
 بهاء الله ابهی میگفتند و مینوشتند و بسا در مکاتیب  
 محض پاس حکمت و ملاحظه از تعرض مردم به نوع  
 رمز مثلاً علیه " ۶۶۹ بجای " علیه بهاء الله "  
 می گذاشتند و در نامه ها علامت بهائی بودن عدد ۹  
 که عدد ابجدی حروف بهاء است مینهادند و این  
 اصطلاحات از مقام ابهی و در زمان ایشان متداول  
 گردید .

در کتاب اقدس است قوله :

" علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر  
 فی کلّ حین "

و در الواح عقب خطاب به اشخاص و یا ذکر اسماء  
 عليك بهائی و رحمتی و یا علیه بهائی و عنایتی و  
 امثالها بسیار است تا آنکه فصن اعظم برای اعلان  
 و اعلاء مقام عبودیت خود نسبت به آستان مقام ابهی  
 نام عبدالبهاء را اختیار فرمودند و سلطان خانم  
 ورقه علیا بنام بهیه و بهائیه امضا نمودند .

و در خطاب شهر عبدالبهاء به عمه است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك الخ "

و اشتقاقات بهی و باهی و مبهی و مباحی و متباهی  
 و ابهی و غیرها معروف است و ربیع اعلی اشتقاقات  
 بسیار دیگری نیز آوردند و الله ابهی را بنوع فعل  
 ماضی ابهاء نیز توان خواند .

عربی رونق و زیبائی و سرور

و شادمانی .

**بَهْجَة**

و بهجت تخلص شمعی

شاعری بایی ساکن قزوین که با قره العین مکاتبه شعری  
 داشت .

و قصر بَهْجَة و بهجی واقع در بهجه به نیم ساعتی  
 خارج عکا در دو کیلومتری شمالی عمارت مسکونه ابهی  
 در سنین اخیر بود که صعودشان به عالم غیب در  
 آنجا واقع شد و در تاریخ تفصیل و شرح بیان گردید  
 و در صورت خطابی به مجمع جمعی از بهائیان چنین  
 بیان است :

" صاحب قدیم بهجة جرجس جمال پروتستانی

متعصب با عقل صافی قلبی بود از زمین جای صنوبرها  
 را خواستم بخرم نداد و ده هزار لیره قیمت گفت و آنجا  
 را او بدست خود مرتب کرده بود و به برادرش وصیت

کرده بود که ذرع و وجبی از آنجا را به کسی نفروشد و میگفت چون بهاء الله زیر آن صنوبرها مشی میکردند بعداً اهمیت پیدا خواهد کرد و او با من معاشرت میکرد و مردم بر او انتقاد گرفتند و جواب گفت که بزودی مرا تعمیم خواهد داد و چون برایم حکایت کردند گفتم من او را بهمین نزدیکی بختنه می‌رسانم و همینطور شد که بیمار گردید و جراح حکم به ختنه داد و او هر چه التماس کرد نپذیرفتند و ختنه کردند و مدت دو ماه بستری شد و همینکه بیرون آمد از من خجالت میکشید ولی من با او ملاطفت کردم و او از ملامت و شماتت مردم میترسید یکبار دیدم کتابی میخواند پرسیدم گفت کتاب معراج نبی است گفتم برای توجه نتیجه دارد بنوع استهزاء گفت میخواهم بدانم چطور با آسمان رفت گفتم آن مطلب ساده است احتیاج به مطالعه کتاب ندارد چه بهمان نردبان که مسیح با آسمان رفت او هم رفت و این در میان ۱۵ نفر از رفقا و معاریف بود و از شدت غیظ نزدیک بود که یقه اش را پاره کند و چون مرد حسب وصیتش همانجا مدفون گشت ولیکن برادرش آنجا را فروخت بدین شرط که جسدش

را در آورده در ناصریه دفن کردند .

ملاً بهرام پارسى اخترخاوری  
از بهائیان مشهور به کثرت  
در آثار ذکر است . در لوحی

## بهرام

است :

" ذکر بهرام علیه بهائى را نموده ای مکرر  
اسمش از قلم اعلى نازل . . . یا بهرام از حضرت  
زردشت سوال نمودی او من عند الله آمده و بسه  
هدایت خلق مأمور نار محبت بر افروخته دید اوست  
. . . یا بهرام به یقین مبین بدان اول بارنار از نزد یار  
آمد . الخ "

## بها من میروا

بن عباس بن فتحعلی شاه  
پس از فوت برادرش قهرمان  
میرزا که والی آذربایجان

بود از جانب برادرش محمد شاه بسال ۱۲۵۷ والی  
آن ایالت شد و تا سال ۱۲۶۳ برقرار بود و همینکه  
حاجی میرزا آقاسی صدر دولت بدانست که با اللهیار  
خان آصف الدوله و پسر وی محمد حسنخان سالار  
فرمانروایان خراسان بر ضدش محرمانه اتفاق کردند



سرداری را بدستگیری وی مأمور آذربایجان کرد و او نهانی خود را به طهران رساند و از محمد شاه امان گرفت ولی از حاجی اطمینان نداشت و ناچار به سفارت روس پناهنده شد و او را به قفقاز بردند و در آنجا بسال ۱۳۰۰ در گذشت و رفتار او با شخص نقطه اولی به تفصیل در تاریخ ذکر شده .

قریه شهبیره مازندران در قرب

بابل که در تاریخ این امر

مشروح و مفصل است شهدا

### بشمیر

و بقية السیف قلعه طبرس از اهل آنجا :

(۱) - آقا رسول که سرش به آمل فرستاده شد

و گفتند بعدا به طهران بردند و دخترانش طماوس که عنوان خطابش در لوح " بارفروش امة الله طماوس الاحدیة " مذکور است، دیگر بن بی هر دو قوی الایمان و حافظ بازماندگان و مؤمنان، و پسرانش یکی حبیب الله که مؤمن بود و دیگر ولی الله و فتح الله که بابی نشدند و از حبیب الله مذکور آقا رسول ممتازیان باقی مانده و خاندان هر دو برادر همه بهائی هستند و برادران آقا رسول یکی (۲) آقا محمد حسین که نیز در قلعه کشته

شد و زنش گدوستی نام مؤمنه قویة الایمان که اعدا نخست همه اشیا مؤمنین را تحویلش دادند و قفل زدند و بالاخره ازو بازخواست کرده به عنوان یافتن اشیا مواضع را کاویدند و او را به جنگل بردند و خوراک جانور شده به هلاکت رسید و دخترش خواهر باجسی و پسرانش یکی کربلائی سیف الله که ایمان نیاورد و دیگر مشهدی ید الله که ایمان داشت و از نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و برادر دیگر (۳) آقا طاهر که نیز در قلعه شهید شد و دارای یک پسر طیب نام و یک دختر که نسل و نتیجه شان هم مؤمن اند .

دیگر از شهدا (۴) آقا نظام که در قلعه کشته شد و دخترانش با نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و پس پسرش آقا لریا داعی لر که بهر دو نام خوانده شد ایمان نه داشت .

دیگر (۵) آقا عظیم که در پنجشنبه بازار بارفروش قطعه قطعه گردید و پسرش مشهدی آقا جان ایمانکی داشت و پسر دیگرش کربلائی محمد علی ایمان نداشت و نسل و نتیجه شان در ایمان نیستند .

دیگر (۶) آقا غلامرضا که نیز در قلعه کشته شد و خواهرش

جانی خانم قوئی الایمان بود و اعداء بلیه شدیدی وارد آوردند و شاید واقعه مذکوره گلدوستی مرتبط باویسا هر دو باشد و ازو نسلی نیست و از جانی زوجه آقا محمد جان نسل و نتیجه ایمانی باقی است .

و (۷) آقا محمد جان که نیز در قلعه کشته شد پسرش حاجی معصوم از مهمین مؤمنین گردید و یک دخترش زلیخا شوهرش آقا محمد کلاهدوز بار فروش بود و ازایشان نسل و نتیجه درین امر باقی هستند و پسر دیگرش آقا جان نیز مانند برادر خود حاجی معصوم زندگانی کرد .

دیگر (۸) قاسم سلمانی که در قلعه شهید شد جوانی بی نسل و نتیجه بود . دیگر از مؤمنان همراهان دختران آقا رسول و جانی سوگل و دیگر از اصحاب باقیمانده از قلعه (۹) آقا عباس که از قلعه آوردند و خریداری و خلاص شد ولی در حال وقوف باقی ماند .

دیگر (۱۰) آقا زمان بهمین منوال . دیگر (۱۱) مشهدی احمد علی بهمین منوال و تا آخر العمر بر حال ایمان باقی ماند . دیگر (۱۲) آقا لر پسر آقا نظام شهید مذکور بهمین منوال و خوب بود . دیگر (۱۳) آقا مرتضی برادر آقا عباس و نیز (۱۴) آقا حمید خریداری شدند ولی

خوب نبودند .

و در دوره ابهی در آن قریه بعلاوه نسل و نتیجه مذکوره مؤمنین اول پنج برادر بنام - علیجان - محمد خان - حسن جان - روح الله - محمود و تقریباً همه خاندانشان دیگر حسین شیخ با نسل و نتیجه اش دیگر کر بلائی حاجی جان دیگر آقا علیجان ارباب دیگر ملا آقا محمد و محمد صادق خان دیگر کر بلائی کرام با خانواده اش .

و این قریه با آنکه جمعیت مؤمنین این امر همیشه به مراتب کمتر از دیگران بود پیوسته بنام قریه بابی شهرت داشت و در آثار مذکور شد .

و یکی از الواح به اهل بهنمیر است قوله :

" هو الله هو المبین العلیم سبحان الذی  
 ظهر بالحق و اظهر ما اراد بامرہ کن فیکون انه لهو  
 الذی به ظهر المیزان و نطق اللسان انه لا اله الا هو  
 المہیم القیوم قد قام باسمه القیوم بین العباد و نطق  
 بما اخذ الاضطراب سگان مدائن الاسماء الا من شاء الله  
 مالک الوجود یا اهل بهنمیر الخ

~~~~~

عربى جفد . در کتاب
اقدس خطاب به مرکب
حکومت عثمانیه است قوله :

و
بوم

" نسمع فيك صوت اليوم "

و در لوح به ناصر الدین شاه است :

" لا يسمع من ارجائها الأصوات الصدى "

صدى نیز جفد است . و در ضمن شرح همزه و الف
تفصیلی است .

عربى به معنی مصدرى به
معنى ظهور و وضوح و نیز
ایضاح و تصریح و بر منطبق
فصیح دال تام مظهر ما فى الضمیر اطلاق میگردد .

بیان

در لوحی است :

" انّ البيان جوهر يطلب التفوز والاعتدال
اما التفوز معلقة باللطافة واللطافة منوطة بالقلوب
الفارغة الصافية واما الاعتدال امتزاجه بالحكمة التى
نزلناها فى الزهر والالواح "

و در اصطلاح آثار نقطه اولاً نام آئین جدید و تمامت
آثار صادره است . ثانیاً نام دو کتاب معروف عربی

و فارسى صادر در آیام سجن ماكو گرديد تطويح
به آیه قرآن " الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه
البيان "

و در مجمع البحرین است :

" فى الحديث انّ الله نصر المؤمن بالبيان
اى بالمعجزة و بانّ الهمهم و اوحى اليهم بمقدّمات
واضحة الدلائل على المدعى عند الخصم مؤثرة فى
قلبه و فيه انزل الله فى القرآن تبیان ككشيتى اى -
كشفه و ايضاحه و البيان و السلطان و البرهان و الفرقان
نظائر و حدودها مختلفة . فالبيان اظهار المعنى
للتفيس كاظهار نقيضه و البرهان اظهار صحّة المعنى
و افساد نقيضه و الفرقان اظهار تميز المعنى ممّا
التبس و السلطان اظهار ما يتسلط به على نقض المعنى
بالابطال "

و نقطه البيان كتاب بيان فارسى را پس از اصدار بيان
عربى كه بنام كتاب الجزاء نامبرده شد در تفسير و شرح
آن صادر فرمودند و كتاب بيان نا تمام است و عربى
يازده واحد صدور يافت و يك واحد ديگر هم وعده
فرمودند و از بيان فارسى نسخ موجوده غالباً تا باب

عاشر از واحد تاسع " فی طهارة ارض النفوس " است
 و با بهائی میرزا یحیی برآن اضافه نمود که نسخش نزد
 ازلیان متداول میباشد و عربی تا باب تاسع و العشر
 من الواحد الحادی و العشر " فی ان من یکتب حرفاً
 علی من یتظهره الله او بغيره ما نزل فی البیان قبل
 ظهوره فلیلزمه من کتاب اللہ تسعة عشر مثقالاً من
 الذهب " منتهی میگردد .

و کلام خود نقطه در بیان فارسی در وصف صدور
 بیان چنین است قوله :

" و بعین یقین نظر کن که ابواب این بیان
 مرتب گشته بعدد گلشیئی (۳۶۱) و اول خلق
 گلشیئی در این آن که آن یوم جمعه است بما یذکره الله
 شده . . . و در حینی که خداوند عود خلق قرآن
 فرمود نبود نزد او الا یک نفس واحدة (آقا سیّد
 حسین یزدی عزیز کاتب) که یک باب از ابواب حکم
 ذکر میشود نزد او كذلك یفعل الله ما یشاء و یحکم
 ما یرید لا یسئل عما یفعل و کلّ عن گلشیئی یسئلون
 و در آن وقت که عود کلّ خلق قرآن شد و بدّ خلق
 گلشیئی در بیان شد مقرّ نقطه که مظهر ربوبیت است بر

ارض اسم باسط بود (ماه کو) که سمواتی که در قرآن
 مرتفع شده بود گل مطوی شد . . . و حال که هزار
 و دو بیست و هفتاد سال گذشت (از بعثت محمّدی)
 این شجره به مقام ثمر رسیده . . . و حال آنکه شجره

حقیقت که منزل قرآن بوده درین جبل ساکن است با
 یک نفس وحده . . . و از حین ظهور شجره بیان السی
 ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند
 وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه
 از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ که سنه
 ۱۲۷۰ بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بوده " الخ
 و بیان عربی که بیان فارسی مفضلتر و شرح و تبیین
 آن است در آثار و توقیعات بنام کتاب الجزاء نامبرده
 گردیده چنانچه در لوحی ضمن نام جمال ذکر میباشد .
 و الواح صادر قبل از عکا همه تشویق به بیان میباشد .
 در لوحی از ادرنه به نصیر است قوله :

" و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقرب
 من لمح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است
 رساند "

و در لوحی دیگر قوله :

" و همجنین نقطه اولی جلّت کبریائه در بیان
فارسی مفصل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمائید که حرفی
از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر
کَلْشِیْثِ فِی کِتَابِ مَبِیْنِ "

و در سورة القمیس است قوله :

" فَاہْتَفُوا اِمْرَاللّٰہِ وَسُنَنَہٗ بِمَا نَزَّلَ فِی الْبَیْآنِ "

و قوله :

" قُلْ اِنَّ الْمَشْرِکِیْنَ ظَنُّوْا بَاَنَّا اَرْدْنَا اَنْ نَنْسَخَ

ما نَزَّلَ عَلٰی نَقْطَۃِ قَلْرِ فَوْرِیْقِ الرَّحْمٰنِ لَوْ نَرِیْدُ کَمَا ظَنُّوْا
لَیْسَ لَاحِدٍ اَنْ یَّعْتَرِضَ عَلٰی الَّذِیْ خَلَقَ کَلْشِیْثِ بِاَمْرِهِ
اَنْجَہٗ دَرِیْنَ ظَہُوْرٍ نَّازِلٍ بِعَیْنِہٖ ہِمَانِ کَلِمَاتِ نَقْطَہٗ اَوْلِیَیْہِ
ہُوْدَہٗ وَخَوَآہِدِ ہُوْدِ وَاِیْنَ غَلَامٍ لَا زَالَ جِزْ عِبُوْدِیْتِ صَرْفَہٗ
دَوَسْتِ نَدَاشَتْ فَوَالَّذِیْ نَفْسِیْ بَیْدَہٗ عِبُوْدِیْتِ مَحْبُوْبِ
جَانِمِ ہُوْدَہٗ بِشَأْنِیْ کَہٗ کَلَّمَا اَشْہَادِ مَوْقِفًا مِّنْ مَّوَاقِفِ الْاَرْضِ
اَحْتَبَ اَنْ اَخَّرَ عَلَیْہِ سُجْدًا لِلّٰہِ مَحْبُوْبِیْ وَ مَحْبُوْبِ الْعَارِفِیْنَ
وَ اِیْنِکَہٗ دَرِ الْوَاوِحِ ذِکْرِ مَقَامَاتِ عَالِیَہٗ شَدَہٗ نَاظِرًا السِّیِّ
اِمْرَاللّٰہِ وَ شَأْنِہٗ وَ عَزَّہٗ وَ اَجْلَالَہٗ ہُوْدَہٗ چنانکہ نقطه ببيان
فرمودہ انہ ینطق فی کَلْشِیْثِ بِاَنِّیْ اَنَا اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنَا
اَنْ یَا خَلْقِ اَیَّایْ فَاَعْبُدُوْنِ وَ اِکْرَ نَظْرَہٗ اِیْنَ مَقَامِ نَبُوْدِ

فَوْنَفْسِہٖ الْمَحْبُوْبِ مَا ذِکْرَتْ اِلَّا عِبُوْدِیۃَ الصَّرْفِہٗ لِلّٰہِ
الْحَقِّ کَذٰلِکَ کَانَ الْاَمْرُ وَلٰکِنَّ ہُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ "

و در دعا " یدعوه محیی الانام فی الایام است قوله :

" بَعْدَ الَّذِیْ یَا اِلٰہِیْ مَا اَظْہَرْتَ لَہِمَّ الْاَمَّا

اَتٰی بِہٖ عِلْقٌ مِّنْ قَبْلِیْ وَ مَا بَیَّنْتَ لَہِمَّ الْاَمَّا نَزَلَ فِی الْبَیْآنِ

... وَ دَعَوْتِہُمْ اِلٰی ذِکْرِ نَفْسِکَ الْعِلْقِ الْاَعْلٰی مِّنْ ہٰذَا

الْاَفْقِ الْاِبْہِیْ " الخ

بدینگونه اندک اندک در سنین ادرنه لحن کلام نسبت

به بیان تغییر نمود قوله :

" طَوْبِیْ اِزْ بَرَاۃِ اِہْلِ بَہَا " کہ اگر نقطه اولی

را در امرش متوقف ببینند در ما ظہر من عنده توقّف

ننمایند " الخ

کہ با بعضی الواح دیگر ذیل بہا " درج است .

و قوله :

" ہُوَالْعَزِیْزِ شَہِدِ اللّٰہِ اِنَّہٗ لَا اِلٰہَ اِلَّا ہُوَالْعَزِیْزِ

الْجَمِیْلِ وَ اِنَّ نَقْطَۃَ الْبَیْآنِ لَعَبْدُہٗ وَ بِہَا وَہٗ لَمَنْ فِیْ

السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِیْنَ "

و قوله :

" بِاِیْنِکَہٗ کَلِّ مِیْدَانِہٖ کَہٗ بَاہِیْنَ ظَہُوْرِ اَعْظَمِ

ما نزل في البيان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم
 الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار
 یافته و بیان فارسی مخصوص درین ظهور امضاء شده
 معذک متصلأ نوشته و مینویسند که بیان را نسخ
 نموده اند که شاید شبهه در قلوب القاء شود و معبودیت
 عجل (میرزا یحیی ازل) محقق گردد .
 و قوله :

" هو البهی الباهی الابهی حمد مقدس
 از عرفان معنات و منزّه از ادراک مدرکات ملک عزّ
 بهائی را سزاوار است . . . فلتراقبن یا ملاء البیان
 لتعرفوا الظهور بنفسه و بما يظهر من عنده لا بعادونه "
 و در کتاب اقدس است :

" ایاکم ان یمنعکم ما فی البیان عن ربکم
 الرحمن تالله قد نزل لذكری لو انتم تعرفون "
 و قوله :

" كذلك تفردت الورقاء علی الافنان فی ذکر
 ربها الرحمن . . . قد صرح نقطة البیان فی هذمه
 الآیة بارتفاع امری . . . قل تالله انی لمحبوبه "
 و قوله :

" انا اخبرنا الکّل بان لا یعادل بکلمة
 منك ما نزل فی البیان "
 و در لوحی است :

" قد نزلنا البیان وجعلناه بشارة للنّاس
 لئلا یضلّوا السبیل فلما اتی الوعد و ظهر الموعود اعرضوا
 الاّ الذین ترى فی وجوههم نضرة النعمیم "
 و قوله :

" هو الصّامت الناطق انّ البیان ینادی بهذا
 الاسم و یطوف حول ارادة ربه ولكنّ القوم فی وهم
 مبین انا انزلناه لذكوری لیثبت به امری بین عبادی و یتّضح
 سلطانی بین خلقی ولكنّ المشرکین به اعرضوا عن الله
 ربّ العالمین "

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان
 را تلاوت ننموده و مطالبش را ندیده این قدر معلوم
 و واضح و مبرهن است که کتاب بیان را اسّ کتب خود
 قرار فرموده " الخ
 و در خطابی است قوله :

" در خصوص بیان مرقوم نموده بودید که ترجمه

شده است کتاب بیان به کتاب اقدس جمیع احکامش منسوخ است مگر احکامی که در کتاب اقدس مذکور و تأکید شده است مرجع کل کتاب اقدس است نه بیان احکام بیان منسوخ است لهذا ترجمه آن چه ثمری برای ایشان " الخ

و در ذیل نامهای قدس و همج نیز شمه ای راجع به این امور ثبت است .

وسورة البیان از الواح صادره در سنین ادرنه است
قوله :

" هذه سورة البیان قد نزلت من جبروت الرحمن للذی آمن بالله وکان من المهتدین فی الالواح مکتوباً "

در لوح رئیس است :

" و بات فیہ فی العیش " در آنجا شام را به

ب ی ت

سر برد .

بیت - اطاق و خانه و مسکن . بیوت جمع

نیز در لوح رئیس است قوله :

" آس آرکان البیت من زهر البیان و

اخرجوهم من البیوت بظلم مبین " و در قرآن قوله :

" و فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ " خانه هائی که خدا اذن داد بر افراخته شوند و نامش در آنها ذکر شود و بهمین اعتبار تشریفی مسجد را خانه خدا گفتند و بعضی از مفسرین تأویلی به معنی بیوت انبیا تأویل کردند چنانچه در مجمع البحرین است و از طریق شیعه نیز روایت کردند که خانه علی امیر المؤمنین هم جزو آن میباشد و نقطة البیان را نیز شرح و تأویلی بر آن است قوله :

" بسم الله البدیع الذی لا اله الا هو افتتح بسر البیان لاظهار ما جعله الله فی الکیان . . . و اعظم ان الله سبحانه قد جعل اعظم عطیاته لاهل الامکان مشعر الفواد . . . ان الفواد هی اطنی مشاعر الانسان . . . و قد جعل الله تلك الشعر محل اسم الرفیع و مکن غیبه المنیع " الخ

و متبادر و شایع نام بیت الله در اسلام خانه کعبه میباشد :

و در مقاله ستیاح راجع به باب اعظم است قوله :

" و خود باب عزم طواف بیت الله نمود "

و از حضرت بهاء الله در لوحی است :

" یا حاجی در بیت الهی که الیوم مطاف عالم است تفکر نما در اول آیام که احکام مقصود عالمیان در فرقان نازل مشرکین به کمال جد در منع آن و اطفاء نور جهد فوق العاده نمودند و چون ضعف به اقتدار تبدیل شد و عجز به قوت بر بام کعبه حسب الامر مطلع اوامر و مشرق احکام الهی اذان گفته شد بعضی از مشرکین گفتند خوشا بحال پدران ما که مردند و ایمن صوت منکر را نشنیدند و بعضی مذکور داشتند ای کاش از سمع محروم میشدیم و این آواز را نمیشنیدیم و بعضی هم باصابع جهل و ضلالت باب اصغاف را مسدود نمودند و در اول امر امثال این امور ظاهر و حال از هر جهتی از جهات و از هر شطری از اشطار میشتابند و طواف مینمایند و حال در امور قبل و این امر اعظم و نباه عظیم تفکر نما لتعرف و تكون من العارفين " الخ

و در توقیع خطاب به محمد شاه چنین فرمودند قوله :

" قسم بحق که امروز منم بیت الله واقعی "

و در لوحی است قوله :

" ان السجین بیٹی و هوا بهی من کـلـه

البیوت ان انتم من العارفين "

ولی در کتاب اقدس و در اصطلاح اهل بهاء لفظ بیت متداول و متبادر در بیت باب اعظم در شیراز و بیت ابهی در بغداد است و بیت بغداد بیت اعظم میباشد .

وقوله :

" و ارفعن البیتین فی المقامین "

و در لوح حج به ملا محمد نبیل زرنندی است قوله :

" ای رب هذه بیتك التي عروها بعدك عبادك

و غاروا ما فیها و نهبوا ما علیها " الخ

و در شأن آن بیت قوله :

" هذا مقام الّذی رفعت فیهِ صوتك و ظهر

برهانك و طلعت آثارك و اشرقت جمالك و نزلت آیاتك

و لاح امرك و رفع اسمك و شاع ذكرك و كملت قدرتك

و عطت سلطنتك علی من فی السموات و الارضین ثم

یخاطب البیت و ارضها و جدارها و كل ما فیها و یقول

فطوبی لك یا بیت بما جعلك الله موطأ قدمیه فطوبی

لك یا بیت بما اختارك الله و جعلك محلاً لنفسه و مقراً

لسلطنته وما سبقك ارض الآ ارض التي اصطفاها الله
 على كل بقاع الارض بما رقم من قلمه الحفيظ فطوبى لك
 يا بيت بما جعلك الله ميزان الموحدين ومنتهى وطن
 العارفين وجعلك الله مقدساً عن عرفان المبغضين
 والمشركين بحيث لن يدخل فيك الآ كل مؤمن امتحن
 الله قلبه للايمان ولن يقدر ان يتقرب اليك الا من
 يهتّب منه روائح السبحان فطوبى لك بما جعلك الله
 مخصوصاً للمقربين من عبادہ والمخلصين من برّيته ولن
 يمسك الآ الذينهم انقطعوا بكنهم عن كل من في السموات
 والارضين ولم يكن في قلوبهم الآ تجلّى انوار عزّ وحدته
 وفي ذواتهم الآ ظهورات تجليات قدس صمدانيته و
 هذا شأن اختصك الله به وبذلك ينبغى بان تفتخر
 على العالمين فطوبى لك ولمن بناك وعترك وخدمك
 وسقى اورادك ولمن دخل فيك ولمن لاحظك ولمن
 وجد منك رائحة القميص عن يوسف الله العزيز القديرو
 اشهد بان من دخل فيك يدخله الله في حرم القدس
 في يوم الذي يستوى فيه جمال الهيّة على عرش عظيم
 ويغفر كل من التجاء بك ودخل في ظلك ويقض حوائجه
 ثم يحشره في يوم القيمة بجمال الذي يستضيئ منه

اهلها من الأولين والآخريين

وقوله :

" واذا حضرت تلقاء الباب قف وقل يا
 بيت الاعظم اين جمال القدم الذي به جعلك الله
 قبلة الامم . . . قد ورد عليك ما ورد على تاهوت الذي
 كانت فيه السكينة طوبى لمن يعرف لحن القول فيما
 اراد مالك البرية "

وقوله :

" تالله يا على انا سمعنا بسمعنا عن خلف
 الجدار من الذين هم سكنوا في البيت واستجاروا مقام
 الذي كان له ان يطوف حوله اهل الفردوس ثم اهل
 حجابات القدس ثم ملائكة المسبحين تالله ما لا سمع
 اذن احد من المعنات ومع ذلك سترنا الامر على شأن
 الذي ظنوا في انفسهم بان الله كان غافلاً عنهم
 قل بئس ما ظنتم انه يعلم غيب السموات والارض وانه
 بكل شئ عليم وكذلك كنت معذباً بين هؤلاء الخ
 شكايت از مدعيان ايمان مجاورين بيت بغداد ميباشد
 ودر لوحى به سيد مهدى دهجى است كه وى رادربيت
 بغداد براى سرپرستى گذاشته هجرت فرمودند قوله :

" انت لا تحزن عن شيئى وعمّا ورد عليك
 بعدى فاصبر ولا تكن من المضطربين كما سرقوا منك
 ما كان الآ من زخارف الطك . . . لو ان ما فى بيتى
 بمنزلة نفسى والذين هم فعلوا ذلك كأنهم خانوا على
 نفسى وكان الله على ذلك شهيد ولكن انا عفونا عن
 الذين هم فعلوا ذلك ان لم يرجعوا على مثل ما فعلوا
 ويكونن من التائبين . . . ولكن فى مقام الخلق كن فى
 منتهى الدقة والفظانة بحيث لن يقدر احد ان يذهب
 منك شيئاً ولا تغش سرك على احد ولا تنشر امرك . . .
 . . . لكلاً يطلع على ما عندك احد من المذنبين . . .
 ثم امكر مع كل مكار لتيم كل ذلك من سجية الموء من قد
 القينا عليك لتكون على زكوة عظيم ان يا مهدى فاعلم
 بان ما ورد عليك عند ما ورد على لم يكن مذكوراً "
 ودر سورة الله ودر لوحى است قوله :

" ان يا طبيب اسمع حنين البيت . . . انه
 فى تصرف الذين كفروا بك وبآياتك الكبرى اى ربّ خلصنى
 من هو لا المشركين الذين سمعوا نداءك وما اجابوك
 قد اخذتهم الاوهام على شأن اعرضوا عنك واعترضوا
 عليك بعد الذى جئتهم من مطلع الفضل بهما لسان

مبين اگر نفس در آنجا يافت ميشد كه على العجالة
 اجاره هم مينمود محبوب بود انما الامر بيد الله انه لهو
 الحاكم على ما يريد "

و در لوح حج شيراز نيز به ملا محمد مذكور است قوله :
 " تالله من زار البيت زار الله فى سراق عسز
 بقاءه و خباء مجد جماله و كذلك نخبركم من نيا الذى
 كان عند العرش عظيم و من زار البيت بما علمناه قد
 بيعته الله بعد موته فى رضوان العزة والكبرياء على
 جمال يستضى من انوار وجهه اهل ملا الاعلى الخ
 و در لوح به نصير است قوله :

" اين است حرم الهى در ما بين سما و اين
 است بيت رحمانى كه ما بين اهل عالم در هيكل
 انسانى حركت مينمايد "
 و ضمن (ج م ل) شطرى نقل از لوح به سلمان
 درج است.

و نيز نام بيت العدل بر مجلس مشورت بهائى معهود
 و معين و مصطلح گرديد .
 در كتاب اقدس است قوله :

" قد كتب الله على كل مدينة ان يجعلوا فيها

بیت اول الخ

و در خطایی به مجمع جمعی از بهائیان است :

" لمخزن بیت العدل ۷ واردات و ۷

مصاريف :

۱ - واردات الاغشار بالنسبة الى مدخول

الافراد .

۲ - اغشار عن الحيوانات

۳ - نصف المعادن

۴ - ما يوجد من الاشياء وليس لها صاحب

۵ - اموال المتوفى الذي ليس له وارث

۶ - الزكوة

۷ - تبرعات و ما بقى فى صندوق القرية او

المدينة بعد المصاريف يرجع الى الصندوق العمومى

ومن الصندوق العمومى الى كل قرية مدخولها اقل من

مصاريفها "

و نیز در لوحی است قوله :

" بسم الله العلى الابهى آنچه از معنی بیست

در آیات الهی نازل . . . ای سائل نظر به شأن عباد

نما همین سؤال را در سنین قبل از مشرك بالله نموده "

مقصود از بیت اصطلاح شعرا است که هر دو فرد از

شعر را بیت خوانند چنانکه هر فردی از آن را مصراع

گویند و آن دو بیت شعر سعدی بود :

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجبتر که من از وی دورم

چکم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

که در سنین ادرنه سؤال و جواب شد و مجدد نیز

بیان نمودند و مقصود از مشرك بالله میرزا یحیی ازل

است که در همان سنین ادرنه از معنی شعر مذکور از او

سؤال شد و توضیح مراد شاعر نکرده بلکه براو اعتراض

نمود .

و نیز در آثار نقطه البیان است قوله :

" اکتب فى ستة ساعات الف بيت من

المناجات "

و مراد از بیت به اصطلاح کاتبین است که مقداری از

کلمات تقریباً بقدر سطرى را بیت نامند .

بلده معروف در خراسان

در سنین دوره ابهى جمعى

بیرجند

از بهشتیان قزاق و نواحی یعنی از سرچاه و درخش
و نوفرست قائمین و غیرها در آنجا که مرکز حکومت آن -
قسمت بود قرار گرفتند و برخی در همانجا ایمان آوردند
و یا از محل‌های دیگر آمدند و مجمعی و مرکزی شد و امیر
طم خان که ابا عن جدی از اخلاف اعراب و مقتدر در آن
حدود و معاون حکومت بود اخیراً حکمران شده قبض
و بسط امور بدست گرفت و بالجمله نام بهیچند در آثار
و افواه تکرار یافت قوله :

" یا قلمی الاعلی اهل بهیچند را ذکر نمائید
نجات ذکر ایشان را به افق اعلی هدایت نماید . . .
این مظلوم در ارض طا با اخوی امیر آن بلاد محبت
داشته از حق تعالی شأنه مسألت نمائید سرکار امیر را
تا شاید فرماید و علی ما یحب و یرضی موفق دارد "

و قوله :
" ب ی ر جناب میرزا آقا جان الاقدس
الابهی تلك آیات الكتاب نزل من سما مشیة الله و زمین
دیباچه "

و قوله :
" ب ی ر جناب عبدالرحیم الاعظم الابهی

أنا فی السجین نذکر احبباء الله " الخ

کشور معروف واقع فیما بین
سیام و خلیج بنگال .

بیرمانی

پایتختش مندالی . کیفیت

نشر این امر در آنجا و مشاهیر مؤمنین در رنگون و
مندالی و کنجانگون و غیره در تاریخ مفصل ثبت
گردید .

شهر و بندر معظم سوریه
ب ساحل دریای مدیترانه .

بیروت

شرح اوضاع و احوال آنجا

در ایام ابهی و مخصوصاً سفر غصن اعظم بآنجا و غیرها
در تاریخ مفصل و ذکری از آن در ضمن حرف (ب) -
میباشد و غصن اعظم ایمنی که در بیروت بودند
عریضه به حضور ابهی فرستادند که عنوانش این بود :

" فدیت بروحی ارضاً و طعتها اقدام احبائك "

و مقام ابهی به میرزا آقا جان فرمودند مثل آقا بنویس
و جواب صادر شد :

" حمداً لمن تشرف ارض الباء " الخ



بَيَّضَاءُ

ابيض به معنی سفید و در خشا
ونمایان و با اعمال و آثار
تابان .

و در قرآن موسی را با ید بیضا^۱ وصف نمود .

و در لوح به نصیر است :

" ومن غیر اشاره از کف بیضایش اخذ نموده
بیاشامد "

و در خطاب وصایای عهد است :

" و فی محجته البیضاء " الخ یعنی شاهراه
روشن و هویدای خود را از هجوم گروه ناقضین محفوظ
و بی زیان ساخت .

و در لوح به ناصر الدین شاه است قوله :

" سوف تشق الید البیضاء جیبا لهذه اللیلة
الدلاء "

و در اصطلاح شیخ احساس بیاض لون عالم مشیت
میباشد و در آثار نقطه البیان مانند نهج بیضا^۲ و غیرها
مکرراً در این معنی استعمال شد .

و بیضا^۳ شهری است در ایالت فارس که قاضی
بیضاوی مفسر شهر قرآن اهل آنجاست و در لوحی

چنین مسطور :

" انظر فیما انزله الوهاب فی الكتاب قوله

تعالی لا الشمس ینبغی لها ان تدرك القمر ولا اللیل
سابق النهار این آیه مبارکه را علما از قبل و بعد تفسیر

و تأویل نمودند و هر یک به اعتقاد خود معنی آنرا
یافته اند و لکن این مقام العلم و این مراتب الظنون

و الاوهام نفسی که او را سلطان العفسرین مینامند یعنی
قاضی بیضاوی گفته این آیه ردّاً لعبدة الشمس نازل

گشته مشاهده نمائید چقدر بعید است از منبع علم مع
تبحره علی زعم الناس "

حرمین شهرت مکه و مدینه

که جنگ و اعمال ناشایسته

در آنها ناروا بود . و بین-

بَیِّنُ الْحَرَمَیْنِ

الحرمین مابین مکه و مدینه .

و صحیفه^۴ بین الحرمین از حضرت نقطه مشروح در ظهور

الحق آنجا صدور یافت .

عربی به معنی واضح و آشکار

و به معنی برهان و شاهد و

دلیل و حجّت . در لوح

بَیِّنَةٌ

رئیس است قوله :

" از اتی محمد بآیات بینات من لدن عزیز
علیم "

عربی به حال اضافه به دو

شیخی یا بیشتر به معنی

میان آنها .

بین

در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان حق به ظاهر بین ناس حکم

فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بودند که ما

بین بریه بظاهر حکم " الخ

و در لوح رئیس است :

" و ارادوا ان یفرقوا بیننا فی شاطی البحر "

بین نیز به معنی فرقت و انفصال . در لوح رئیس

است :

" و نعبَ غراب البین " و این مثلثی نزد اعراب

طبق عقیده قدیم است که بوم را مشووم و آوازش را قال

بد از مرگ و فرقت میدانستند و هرگاه که نشانی ها

و مقدمات جدائی آشکار شود گویند نعبَ غراب البین .

و کلمه ببین در دوره دولت عثمانی به معنی دربار

سلطانی مصطلح بود و در بعضی آثار هم ذکر است .

در ذیل نام ادیب

نامبرده است .

بیوفایان

حرف
«پ»

«پ»

پاپا

همان پاپ جانشین متسلسل
عیسای مسیح در رم به
اعتقاد کاتولیک که ضمن

(باب) مذکور است .

پارسنز

Luejia Parsons

میسس پارسنز زن جنرالسی
واز مشاهیر اهل بهاء ساکن
واشنگتن امریکا و مرکز میثاق

در آن شهر و در قریه اش (بیلاقی مستق به نام دوپلین)
مدتی مهمان شدند و در بسیاری از آثار وی را به خطاب
و عنوان " ای دختر من " خطاب فرمودند و آنچه در
اصول اقتصاد خطاب به او نگاشتند و نیز توضیح بسیاری
از احوالش در بدایع الآثار مسطور است و کمیته اتحاد
نژاد بین سفیدان و سیاهان در آمریکا حسب دستور
بدست وی تأسیس و دایر گردید .

پاریس

پایتخت شهر فرانسه .
در سورة الهیکل خطاب به
ناپلئون است :

" يا ملك پاریس نبی القسیس " الخ

و نامش در آثار مرکز میثاق مذکور و خصوصاً واقعات
اقامت چند نوبت در ایام مسافرت و خطابه ها و بیانات
که فرمودند و فتوگراف که گرفته شد در سفرنامه بدایع
الآثار درج است و طلوع پاریس در صحنه این امر از
ایام مسافرت آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی آشکار شد و
همیشه عدهٔ قلیل از ساکنین و مسافرین در آنجا بودند
و مشهور و مهم از آنان مسیو هیپولیت دریفوس و خانمش
لورا بارنی امریکائیه بودند که با ثروت و عزت و معلومات
خود خدماتی ارجمند در این امر انجام دادند و دو
تألیف مسیو دریفوس بنام بهائیت و آن همه ترجمه‌های
الواح که بزبان فرانسه بنمود و به ملت زبان دانیس
در فارسی و عربی نیز که از عهده برآمد و تیاتر
قره العین و تنظیم کتاب مفاوضات از یادگارهای او
و خانمش در این امر میباشد و در بدایع الآثار از مرکز
عهد و میثاق خطاب به مسیو دریفوس فرانسه است :

" هو الله ای یار مهربان چند روز به سبب
دعوت دو کشیش به فیلا دلفیا رفتیم و دو مجلس مفصل
در دو کلیسا شد و بقدر عجز خود صحبتی داشتیم لکن
تائیدات ملکوت ابهی احاطه کرد و مثل آفتاب نمایان بود
هر چند ضعیفیم ولی او قوی است هر چند فقیریم ولی او
غنی است باری آیه مبارکه " و ننصر من قام علی نصره
امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائكة المقربین "
واضح و آشکار گردید امیدوارم تو با امة البهائیه (لوا بارنی
امریکائیه زوجه دریفوس) درین سفر بخدمتی نمایان موفق
گردید و سبب اعلاء کلمة الله شوید تحیت محترمانه مرا
به امة البهائیه برسان از حق او را تائید و توفیق طلبیم
و عليك البهائیه الابهی " ع ع
و در ضمن نام ناپلئون نیز ذکری است .

پاشا

در ترکیه عثمانیه لقب
تجلیلی بزرگ مانند نواب
والا در متعارف فارسی .

پاشاوات در جمع - علی پاشا از بهائیان ساکن طهران
در آثار مذکور است .
در لوحی است :

" هو الشاهد الخبير يا علي عليك بهائسي
وعنايتي آنچه برتو در فتنه ارض طا از احزان وارد شد
نزد مظلوم مذکور آنه كان معك يشهد ويرى وهو السميع
البصير الخ

پالوده

فارسى مشتق از پالودن به
معنى صاف شدن و صاف
کردن و بر آمدن که عربان
فالوده و فالوذج و فالودق خواندند و نام حلوا و شیرینی
خلیط از نشاسته است و در اثری بنوع بیان حکایتی ذکر
است .

پترو

سوره ای دارای تقریب صد
خانوار سکنه در تقریب هشت
فرسنگی شرقی تربت خیدریه
در ایام ابهن مرکزیت بهائی داشت و در الواح و آثار
نامبرده گشت .

پطرس

لقب یونانی شمعون اول
مؤمن و نخستین حواری و
رسولان مسیح .

در لوحی است :

" يا ايها المتغصن في بحر العرفان والناظر
الى شطر ربك الرحمن اعلم بان الامر عظيم عظيم انظر ثم
اذكر الذي سعى به بطرس في ملكوت الله
وقوله :

" ان الامر عظيم عظيم ان بطرس الحسواري
مع علوشانه وسمو مقامه امسك اللسان ان سئل الخ

در اصطلاح عرفا واصحاب

سلوك مرشد و زاهد را پیر

پیر

خوانند که رومی گوید :

پیر پیر عقل باشد ای پسر

نی سفیدی موی اندر ریش و سر

و حافظ گوید :

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

و در مقاله سیاح در حق حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" چه که خود مدعی پیری و مرشدی بود "

حرف

«ت»

« ت »

شهر تبریز در آثار و الواح

بعنوان و رمزارض تاء مذکور

گردید و در بخشهای ظهور

تاء

الحق به مقدار کافی واقعات این امر و اعداد و اوضاع

مؤمنین آنجا شرح داده شد و از دیوان اشعار ملاً

جلال الدین رومی که بنام شمس تبریزی مشهور و منسوب

گردید ابیات بسیاری در آثار این امر ضمناً منقول و

مذکور آمد.

و در لوحی است قوله :

" مع آنکه سجن نقطه اولی مدت قلیله بوده

معذلك نفوس که با آن حضرت در سجن بودند نظر

به حفظ انفس خود اعراض و اعتراض کردند مگر یک

نفس که به حبل وفا متمسک شد منقطعاً عن العالمین

مع محبوب من فی السموات و الارضین شربت شهادت

نوشید به رفیق اعلیٰ فائز شد " الخ
مراد از يك نفس میرزا محمد علی زنوزی انیس است که
ضمن (ا ن س) اشاره شد .

و با آنکه مدت حبس مشخص نقطه در ماکو و جهریق
نزدیک به چهار سال گذشت و اگر ایام توقیف و تحت
نظر بودنشان در شیراز و هم پنهان بودنشان در -
اصفهان و غیرها در نظر گرفته شود توان گفت که در
سنین شش سال دعوت غالباً در تحت سلطه دولت
وقت و علماء و مجتهدین بودند ولی ایام حبس ایهی
از مازندران و عکا فقط بیش از دو سال بود اما باید
در نظر داشت که بعد از واقعه حبسشان در طهران
بسال ۱۲۶۸ هـ ق تا یوم صعود به افق اعلیٰ در بهجی
عکا بسال ۱۳۰۹ که متجاوز از چهل سال گذشت تماماً
حبس و توقیف و تحت نظر و مورد هجوم و خطر بودند و
عبارت همه در لوح مذکور نفوسی را که با حضرت نقطه
در سجن بودند حتی آقا سید حسین یزدی عزیز
کاتب را نیز شامل است .
و در لوحی دیگر قوله :

" هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون

یا ایها المتشبه بذیل عنایتی ان استمع ندائی من
شطر فضل الله لا اله الا انا الامر العظیم قد کنا معک
از هاجرت من التاء مقبلاً الی ارض الخاء انه لهم
السامع البصیر " الخ

مراد از تاء و خاء تبریز و خراسان میباشد .

و در بسیاری از الواح و آثار واقعات مهمه آنجا را به
صراحت ذکر فرمودند .

و در لوح به ناصرالدین شاه است قوله :

" چنانچه در تبریز و منصوریه مصر بعضی را
فروختند " الخ

واقعه تبریز اشاره به فتنه سید علا و کربلانی
مساعدت حاکم وقت و شهادت جمعی از مؤمنین
عازم زیارت ادرنه و اخذ حکومت جمعی را و ضرب
آنان و قبض اموال بسیار و غیره است و واقعه مصر
اشاره به فتنه قونسول ایران در آنجا و نفی عده ای از
مصر به خرطوم و حبس آنان است که در تاریخ به تفصیل
مسطور گردید .

و در خطایی است قوله :

" اخبار تبریز قدری حزن انگیز است زیرا

مجتهد بن تمیز میرزا حسن بر افروخت و فتوی به قتل بهائیان عزیز داد عطار بزرگوار را به خنجر آبدار زخم زدند و آن نفس نفیس را شهید نمودند و به قتل جمیع بهائیان فتوی داد یاران گرفتار بودند چاره جز فرار ندیدند *

و قوله :

* حال نیز مناجاتی به جهت آقا علی محمد مرقوم میگردد . . . ربّ ربّ انّ عبدك محمد علی كان منجذباً الى ملكوتك الجلی . . . قد اصابه سهم اهل الضلال و وقع طریقاً فی میدان القتال * الخ که در ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد .

و (ت ف) در عده ای از الواح چنانچه در ذیل نام قفقاز ذکر است رمز از تغلیس و (ت ف ر) رمز از تفریش و چنانچه در ذیل آن نام ذکر است (تا) نام قریه ای در تفریش میباشد .

در لوح حجّ بغداد خطاب

به بیت است قوله :

* قد ورد علیك

ما ورد علی التابوت الذی كانت فیہ السکینه * الخ

تَابُوت

مراد از تابوت الذی فیہ سکینه تابوت بنی اسرائیل است که بنام تابوت العهد خوانده و آن صندوقی مذهب و مطرز و مخصوص بود که الواح موسی در آن قرار داشت و پیشاپیش بنی اسرائیل در سفرها میکشیدند و در خیمه مقدس مجمع در حضر استقرار میگرفت .

تاج

نام کلاه مذهب مرصع

سلطنتی بود که شاهان

ایران بسر مینهادند و نیز

کلاهی مرموز و منقوش و مسطور نشان سلطنت روحانی که

اولیاء الهی بر سر داشتند که حافظ گفته :

گر چه ما بندگان پادشهییم

پادشاهان ملك صبحگهیم

گنج در آستین و کیسه تهنی

جام گیتی نما و خاک رهیم

و نیز :

درویشم و گدا و برابر نمیکم

پشمین کلاه خویش بصد تاج خسرو

و مقام ابهی بر همین اسلوب تاجی مخصوص بر سر

مینهادند که غالباً دست بافت ایران و آجیده کرده

زیبا بود و بافته سفید تا کرده ای بدورش میبستند
و تاج مبارک معروف نزد بهائیان بود .

کتاب تاریخچه راجع به این
امر از شرقی یا غربی مطبوع
یا غیر مطبوع در مقدمه

تاریخ

تاریخ ظهور الحق که تاریخی جامع و منتظم و آثار و اسناد
و خالی از هر اغراق و اغماضی است و فقط بخش سوم
محض نمونه به طبع رسید شرح داده شد .

به فارسی عرب را گویند . و
تازیان جمع آن .

تازی

در لوح به مانکچی صاحب

زردشتی است قوله :

"سپاس داری جهان را که دیدار را در خاک
تازی روزی نمود " الخ

و مراد از خاک تازی بغداد است که مانکچی در عبورش
از هند به ایران به ملاقات آن حضرت فائز شد .

مرکز ترکستان روس که مرکزی
از مراکز بهائی مرگب از
ایرانیان و بعضی بومی شده

تاشکند

بود و شرح اوضاع و احوال در تاریخ ظهور الحق
مسطور است .

قریه ای از نور مازندران
موطن اجدادی ابهی که از
مرکز میثاق در ذکر مصائب

تاکر

وارده از اعداء در آنجاست :

"قریه جمال مبارک را در مازندران دوازده
هزار سپاه ظلوم هجوم نموده چنان تاراج کردند که
اثری از اتمعه و اموال حتی غله از برای اهل قریه
نگذاشتند گاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند
نفوس بی گناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر
زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند
حضرت روح الارواح ملا فتاح را ریش با چنه بریدند
و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود
اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح
مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون
از زنج بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن
امیر نصرت شهیر مناجات میکرد . . . به وصول طهران
جان به جانان داد " انتهى

وقوله :

* تاكر مناجات در ذكر حضرت الروح القدس
 جناب محمد تقى خان الذى استشهد فى سبيل ربه
 الجليل الهى الهى ان عبدك المنيب الحبيب التجيب
 النقى التقى الرجل الرشيد . . . لما هجم الظالمون
 على القرية . . . سرع وآوى الى الطود الرفيع . . . و
 لما اظلم من تلك القلة العليا ان الاعداء صالوا وهجموا
 على الاحباء واخذوهم اسارى تحت السلاسل والاضلال
 فقال لصاحبه عبدالوهاب وخادمه باباخان واويلا ان
 هؤلاء التجباء قد وقعوا تحت مخالب الاشقياء وثقلت
 عليهم الكبول مقرنين فى الاصفار وليس من الوفاء بل
 حين الجفاء اتنى احفظ نفسى من الهلايا سانزل من
 هذه القلة العظمى واشترك الاعداء فى المصائب الذى
 يتزلزل بها فرائض الاقوياء فقال له لماذا الوقوع فى
 هذه النيران الملتهبة الى كبد السماء فهو لاه المظلومون
 لا يكادون ينجوا من هذه الهلية الدهماء وليس من
 شأن العقلاء ان يلقوا انفسهم بايديهم الى التهلكة
 الكبرى فقال لهما الوفاء الوفاء يا صاحبي هذا يوم
 الامتحان وصباح الافتتان فاتركوني ان تقى بنفسى بين

الاعداء فانال الشهادة الكبرى والآ رميت بنفسى من
 هذا الجبل الرفيع الى الوادى العميق انتم فاحتفظوا
 انفسكم فى هذا الجبل المنيع والملاذ الرفيع وانسى
 وحده ارمى نفسى فى هذه الهلية العظمى فقلا معا ز
 الله ونحن معك ونتمنى الشهادة مثلك ولا نفارقك
 ابداً فنزلوا من ذلك الجبل الذى عاصم كل خائف
 مضطرب حتى وصلوا الى التهر متقابلاً للجيوش وقريباً
 للجنود فنظرت العصبة الظالعة اليهم وقالت ان هذا
 محمد تقى خان واعوانه الذين كنا نتمنى ان نراهم و
 نلقى القبض عليهم ايها الجنود عليكم برى الرصاص
 على اهل الاخلاص فصوبوا البنادق والقوا النار على
 ذلك الحبيب الموافق وعبدالوهاب المرافق ولكن
 الخادم باباخان تقى بنفسه بالنهر العاتى من المحلل
 العالى فاخذته المياه الشديدة الانحدار الحامل بعيد
 من تلك الديار وخرج صحيحاً سالماً ولكن ذلك الرجل
 الرشيد مع صاحبه المجيد وقعا شهيدين فى سبيل الله
 وهدفاً للرصاص فى محبة الله واخذوا اهله واولاده -
 اسارى الى مركز السلطنة الكبرى رب اعلى درجاتهما فى
 الفردوس الابهى * الخ

و نیز در حق ملا عبدالفتاح است :

" الى ان نهبت امواله وسلبت اشياؤه ووقع تحت السلاسل والاعلال اسيراً في سبيلك من تلك الناحية المقدسة الى طهران حاسر الرأس حا في الاقدام مريضاً نحيفاً مصحوباً بسلسلة ثقيلة على الاعناق وقد قطعوا محاسنه وذقنه فسالت الدماء وهو يمشى بكل تعب وعناء ويسيل الدم جريح الذقن قريح الوجه ... حتى وصل الارض المقدسة ودخل السجن ... وتشرف بالمشول في ساحة القدس في السجن المظلم الذي جور ورجع اليك بنفس راضية . الخ

و در حق ملا زين العابدين :

" تاكر مناجات در ذكر قدوة المخلصين وسراً المحققين حضرت ملا زين العابدين العمّ المحترم لجمال القدم . هو الله اللهم ان سيد الموحدين وسند المخلصين سنى سيد الساجدين زين العابدين ... وابتلى بالمذاب الاليم حتى ترك الوطن ... حتى بلغ بغداد وتشرف بالمشول في ايام شدان الخ و در حق ملا على باهاى صغير است :

" قد اخذه الاعداء تحت السلاسل والاعلال

من تلك القرية النوراء الى البقعة المقدسة الزهراء مركز السلطنة المدينة الكبرى ... حتى دخل السجن وحشر منه الصدور وغرقت منه النفوس وفاز باللقاء في سجن لبئر الظلما وفاز روحه الى الملا الاعلى و در حق ملا على باهاى بزرگ نیز مناجات و طلب مغفرت و نیز دود دیگر در حق تلان خانم و ميرزا احسن خواهر و برادر ابهى است و تفصيل واقعه مذکور تکر بسال ۱۲۶۸ در تاريخ ثبت گرديد و ذکر دوازده هزار سپاه و نفوس بی گناه که دوتن نامبرده فوق بودند و اسير کردن جميع رعايا برای نشان دادن کثرت و شدت است و اسراء عده باهى نام و نشان داده از جانب اعداء به دولت که نسبت به سکنه قريه نزديک بجميع بودند .

و نیز در خطابهی دیگر است قوله :

" طهران تاكر مفتون شعله طور در کشور نور هو الله ای بنده حضرت بهاء الله آن حدود و ثغور نور بلد مطمور است لکن عنقريب بيت معمور گردد ... و اول اقليم جهان شود الخ و از بستگان ابهى در آن قريه خاندان برادر مهترشان

آقا میرزا حسن یعنی میرزا فضل الله اورنگی نظام -
العمالک و خانوادہ اش و نیز میرزا عزیز الله روشن از
منتسبین پدر ایشان میزیستند و آنان که باہی بودند در
دورہ مرکز میثاق بہائی و منجذب شدند و خواہر
نظام العمالک مستماہ شمسئیہ خانم با خانوادہ در آمل
قرار داشت و تفصیل در ظهور الحق می باشد .

از مرکز میثاق در خطابہی

تئوسوف

راجع بہ تئوسوف است :

Theosophy

طایفہ ای در

ہندوستان توثیافی هستند کہ در سنہ ہزار و ہشتصد و
ہفتاد و پنج در تبت محفل تشکیل نمودند خود را واقف
بعلم روح میدانند و مشربشان وحدۃ الوجود است با
آن طائفہ بیامیزید بہ نہایت انجذاب بشارت کبری
دہید این دو طائفہ (برہموسماج - تئوسوف) در -
ہندوستان مستعدند زود منجذب گردند .

مصدر عربی بہ معنی تقویت

است و بہ معنی کما و یاوری

و اثبات کردن استعمال

تأیید

میشود .

در لوح رئیس است :

" ان ربك يوئدك في كل الاحوال . . .

اشكر الله بما ايدك على عرفانه "

و تائید نام مدرسہ بہائیان ہمدان بود .

موئید - تقویت شدہ .

موئید الدولہ - موئید السلطنہ - موئید العلماء و غیرہم

بہ عنوان القاب در ایران بسیار بود .

تغییر . در لوح رئیس

است :

تبدیل

" فسوف تبدل ارض

السر و مادونہا "

ایضا :

" و تبدل الظن بالیقین "

در ہم و برہم شد و مضطرب

شدہ . در لوح ذکر مصیبت

تبلیل

سلطان الشہداء است :

" طوبی لارض تبلیل علیہا عاشقیک "

و در لوح معروف " قد احترق المخلصون " است قولہ :

" قد تبلیل اجساد الاصفیاء علی ارض البعد "

تَبْلِغ بَيَان

در ضمن بلوغ ثبت است .
عربی به معنی اظهار و هویدا
کردن .

در کتاب اقدس است قوله :
" وعند غروب شمس الحقيقة والتبيان " الخ

مصدر مزید عربی به معنی
تعدی و تخطی .

تَجَاوَز

در لوح طبّ است قوله :

" ولا تتجاوز الى الادوية "

و قوله :

" والذي تجاوز اكله تفاقم سقمه "

تَجَرَّع مصدر عربی جرعه جرعه
نوشیدن .

تَجَرَّع

در خطابی در طلب مغفرت

برای آقا محمد کریم عطار است قوله :

" تَجَرَّع كأس الحمام "

و در خطاب وصایای عهد :

" ربّ وفّقنی فی حبّک علی تجرّع هذه الكأس "



بِحَسَبِ

مصدر عربی به معنی جستجو .
در لوح نصیر است :

" جسّسوا فی اقطار

السّموات و الارض لعلّ تجدون حجّةً اکبراً علیاً ظهر "

تَجَلَّى

مصدر مزید عربی به معنی رخ

نمودن و نمودار و پیدا شدن

و اصطلاح عرفانی در آشکاری

و نموداری خدا است . از حضرت بهاء الله در لوح

خطاب به شیخ سلمان است :

" تجلّی را هم سه قسم نموده اند ذاتی -

صفاتی - فعلی "

و در لوح رئیس است :

" قد تجلّینا علیک مرّةً فی جبل التیناء "

و در جمع تجلّی تجلیات گفتند .

و تجلیات شهرت لوحی معروف از حضرت بهاء الله

خطاب به علی اکبر است قوله :

" صحيفة الله المهيمن القيوم هو السامع من

افقه الاعلى شهد الله انه لا اله الا هو الذي اتى انه

هو السر المكنون . . . يا على قبل اكبر انا سمعنا

ندائك مرة بعد مرة... تجلی اول که از آفتاب
حقیقت اشراق نمود " الخ

بَجَب

در ذیل نام جنب ذکر است

مصدر مزید به معنی منحرف

و خارج از طریق ساختن .

انحراف منحرف شدن و از

جاده بسوی رفتن . محرف تحریف کرده . منحرف

کج افتاده از وسط و استقامت .

در قرآن در شأن اهل کتاب است قوله :

" بحرّفون الکلم عن مواضعه " و در ضمن بیان

حال پسران حاج محمد کریم خان در ذیل (ک ز م)

شرحی در بیان تحریف قرآن مسطور میباشد .

و در کتاب ایقان است قوله :

" مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع

علمای قرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی کتاب

است بر هوی و میل خود و چون یهود در زمان آنحضرت

آیات تورات را که مدّل بر ظهور آن حضرت بود به هوی

نفس خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی

نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور یافت

چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت
فرقان آیات کتاب را در طلعات ظهور به میل و هوی
خود تفسیر مینمایند .

و در لوحی راجع به میرزا محمد علی غصن اکبر است قوله :

" اگر آتی از ظلّ امر منحرف شود " الخ

و از مرکز میثاق در حق او است قوله :

" آیا چه انحرافی اعظم از تحریف کتاب الهی

است " الخ

مراد تغییری است که در هنگام طبع کتب و آثار الهی

خصوصاً کتاب مبین در بعضی به دستکاری غصن اکبر

واقع شد چه در سورة الهیکل مطبوع در این کتاب چنین

مسطور است :

" و جمالی لم یکن مقصودی فی هذه الکلمات

الا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید آیاکم ان تفعلوا

بی ما فعلتم بمشّری اذ انزلت علیکم آیات الله من شطر

فضلی لا تقولوا انها ما نزلت طی الفطرة انّ الفطرة

قد خلقت بقولی و تطوف فی حولی ان کتم من الموقنین "

و حال آنکه در نسخ خطی منتشر بین خواص اهل بها "

مانند زین المقرّبین که طبق صدور اصلی است چنین

میباشد:

" فوجمالی لم یکن مقصودی فی تلك الكلمات
نفسی بل الذی یأتی من بعدی وکان اللّٰه علی ذلک
شہید وعلیم لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی اذا نزلت
علیکم آیات اللّٰه من شطر فضله لا تقولوا انہا ما نزلت
علی الفطرة تاللّٰه انّ الفطرة قد خلقت بقوله ویطوف
فی حول امره ان انتم من الموقنین "

و در بیانی و خطابی از مرکز میثاق است:

" میرزا بدیع اللّٰه در رساله اش در حقیق
برادرش مرکز نقض میرزا محمدعلی شہادت داد کہ او
اولاً آثار مبارکہ و بعضی الواح مهمّہ جمال مبارک را
سرقّت نمود ثانیاً کلمہ اخی را تحریف و تبدیل بخصمی
الاعظم کرد ثالثاً تگہ ای از لوحی را بریدہ بلوح دیگر
چسباند رابعاً میرزا مجدالدین را با ہدایا و رشوہ
نزد والی شام ناظم پاشا و احمد پاشا شمعہ فرستاد
و موجب قلعه بند و حبس در قلعه عکا گردید و خامساً
سادہ لوحان را باظہار مظلومیّت بفریفت و ہر احبّاء
طعن زد و بعد و مرکز میثاق و ہن رساند:
در ذیل شرح کتاب اقدس نیز ذکری است .

تَحْلِيل

چون در اسلام تطليق
زوجات و رجوع جائز است و
ہمین کہ در زوجہ ای این

عمل طلاق و رجوع دوبار واقع شود بعد از تطليق
سوم آن زن محرم بر آن شوہر میگردد مگر آنکہ ازدواج بہ
شوہر دیگر کند و آنگاہ از او بہ تطليق یا موت جدا
شود حق پیوستن بشوہر اول دارد و این عمل را تحليل
و شوہر دوم را محلل مینامند چہ موجب حلّیت برای
شوہر اول میباشد و حضرت بہاء اللّٰه در کتاب ہدیین
بیان نہی از آن عمل فرمودند قوله:

" قد نہاکم اللّٰه عما عملتم بعد طلاقات ثلاث "

از حضرت عبدالبہاء در

وصف شہداء خراسان قوله:

" كالطيور الشکور "

تَحْدِيش

بجتنبون تخدیش الخوافی "

مصدر عربی بہ معنی رنگین

شدن . در کلمات مکنونہ

است:

تَحْضِب

" وجمالی تخضب شعرك من دمك لکان "

اکبر عندی عن خلق الکونین و ضیاء الثقلین فاجهد
فیه یا عبد *

عربی زمین و خاک و نرمه
زمین و غبار.

تراب

در لوح خطاب به سلمان

اهت قوله :

* ای سلمان دنیا در مرور است و عنقریب
کَلَّ من علی الارض از آنچه مشاهده مینمائی به تراب
راجع خواهند شد *

و در لوح خطاب به نصیر است قوله :

* کَلَّ من فی السموات و الارض الیوم بین یدی
ربِّ الارباب مثل کف تراب مشهود است * الخ

و کلمه تراب عربی و خاک فارسی در ادبیات غالباً در
موقع افاده بی ارزشی اشیا و خضوع افراد آورده میشود
در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است قوله :

* امّخ جبینی بتراب رحمة فردانیتک *

خاک و زمین و مقبره .

تربة

تربت حیدرآبه از بلاد

خراسان به مناسبت مقام

عارف شهیر حیدر که گفتند اصلاً اهل وزاده خراسان
بود باین نام معروف گردید و در دوره حضرت بهاء الله
محلّ جمعی از بهائیان و مذکور در تاریخ و آثار شد و
در لوحی است قوله :

* بنام دست بکتا قلم قدم احتبای خود را که
در تربت ساکن اند ذکر میفرماید تا کلّ از ذکر نار الهی
مشتمل شده به او امرش عامل گردند *

صدر عربی به معنی

پرورش دادن و به خوی

نیک پروراندن .

تربیت

و تربیت نام مدرسه بهائی در طهران مشهور بود که
به همت میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امر در دوره
مرکز میثاق و نیز به همت دکتر محمد خان و دکتر عطاء الله
خان و آصف الحکما و غیرهم در حدود سال ۱۳۱۷ هـ
ق . تأسیس یافت و در حدود سال ۱۳۲۱ هـ ق و بیشتر
رسمیت دولتی حاصل کرد .

عربی حزن و هم .

در لوحی خطاب به طبیب

است قوله الاقر :

تروح

" بحيث بدل مرغ الغلوا بترغ العروا "

که در نامهای عروا و فلوا و مرغ ذکر است .

نژاد و ملت معزوف و به عربی

در جمع آتراك استعمال

کردند .

تُرْك

در توقیعی خطاب به حاجی میرزا آقاسی است :

" حدیث معروف اتركوا التروك ولو كان ابوك

ان احبتوك اكلوك و ان ابغضوك قتلوك "

و در خطابی است قوله :

" ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان

خویش میگوید " ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند " آن

ترك پارسی گو توئی " الخ

از مستی کج و خم شد .

از حضرت عبدالبهاء در

مناجاتی است قوله :

تَرَجَّحَ

" وَتَجَلَّ عَلَيْهِ بآیات القبول حتى بترج من

تلك الصهباء "

تریاقه عربی تریاک به معنی

فاد زهر و نیز شراب را گفتند .

تَرِیَاق

و در بیان برترياک به معنی افیون اطلاق گردید
قوله :

" فی حرمة التریاق " الخ

عربی استخوان بالای سینه .

ترائب جمع .

تَرِیْبَة

در قرآن است قوله :

" فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق

یخرج من بین الصلب والترائب "

و در لوحی خطاب به ملا محمد نبیل زرنندی است قوله :

" ترائب الذین هم قصدوا حرم الله " الخ

و در سورة القلم است قوله :

" ان یا حوریة البهائم . . . ایماک ان تستری

ترائب المقصور عن ملاء الظهور "

فعل نهی از اِزْدَرَد از ریشه

زَرَد .

لَا تَزْدَرِدْ

در لوح طَب است :

" وَلَا تَزْدَرِدْ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَكْمَلَ الْقَضْمُ " لقمه را

نبلع و فرونده مگر پس از آنکه عمل جاویدن کامل شود .

تَزَعُّعٌ

در صورت زیارت امام حسین
از حضرت بهاء الله است :
" فآه آه بحزنك "

تزعزت ارکان العالم "

برای مصیبت ارکان جهان هستی بجنبش و لرزه آمد .

مصدر عربی زکات دادن است
وزکوة مقداری معین از اموالی
مبین میباشد که به حکم شرع

تَزَكِيَةٌ

باید اخراج و انفاق گردد .

در کتاب اقدس است :

" قد كتب عليكم تزكية الاقوات و ما دونها "

اقوات جمع قوت به معنی خوراك انسانی میباشد .

تسعة . تسع عشرة . تسعة

عشر . عدد نه و نوزده اول

در دوره ابهی دوم در دوره

تِسْعٌ

بیان به درجه اول مهم و رمزی بودند که ضمن لفات
اسم ابهی حرف و غیرها مسطور است و در اسرار الآثار
عموم شرحی میباشد .

و در کتاب بیان است :

" فی سنة التسع كل خير تدركون "

که مراد نزد اهل بهاء سنه تسع بعد از اظهار امر
باب اعظم یعنی سال ۱۲۶۹ همان سال ورود ابهی
به بغداد و تعریف مقام خود بنوع خفا است .
و در کلمات فردوسیّه است قوله :

" او است (اشاره به خرد مذکور در کلام است)

خطیب اول در مدینه عدل و در سال نه جهان رابه
بشارت ظهور منور نمود " الخ

مصدر مزید عربی به معنی

بر آمده و گزشت ساختن .

و در قرآن به وصف چشمه

تَسْنِيمٌ

بهشتی ذکر شد .

و در لوحی از حضرت بهاء الله :

" اعرفوا يا ملاء الارض والسما بانى انا الذى

قد علق كل الاعمال برضائى . . . ولكن خلق غفلوا

عن بدایع عنایتی و احتجبوا عن اشراق وجهی و بعدوا

عن حیاض رحمتی و کوشر افضالی و تسنیم مکرمتم "

و در لوح خطاب به نصیر :

" لانّ فيها جرى السلسيل والتسنيم "

از حضرت بهاء الله در لوح
خطاب به ناصرالدین شاه
است :

طوبى
لنومہ

" طوبى لمن لا تسومه الاثقال "

فعل مضارع سام . خوشا بآنکه کوفته و خوار نگرداند
اورا اثقال و احمال .

چنگ زدن و آویختن .

در مناجاتی از حضرت
بهاء الله قوله :

تَشَبَّهْتُ

" ای ربّ قد تمسکت بحبل مواهبك وتشببت
بذیل عطاءك "

مصدر مزید عربی به معنی
صاحب شرف و بلند مرتبه
شدن و در اصطلاح اهل

تَشْرُفُ

بهاء به معنی حضور در محضر انبیا و اولیا و امثالهم
متداول بود .

در لوح خطاب به حاجی
محمد کریم خان :

لا تُضَجِرْ

" لا تُضَجِرْ من يعطيك "

ناراحت و دل‌تنگ مکن آن را که بتوبخشش میکند .
در خطاب حضرت عبدالمهیا
تَضَطَّجِعِي
به عمّه :

" يا عمتى الى متى "

تستفرقن فى الرقاد وتضطجعى فى المهيار " ای عمّه
تا کی مستفرق در خواب و افتاده در بستری .

بوی خوش داد .

از حضرت بهاء الله در لوحی
است :

تَضَوَّعَ

" مقصود از آفرینش عرفان الله بوده و چون
نور ساطع و عرف متضوع کلّ غافل الا من شاء الله "
و در صورت زیارتی است :

" اول نفحة تضوعت من الوحي و اول نور ساطع

من افق الوجه طليكميا من فزت بايام المظلوم " الخ

فقدان - خسران - اهمال

تفويت - افناء - اتلاف -

اهلاك .

تَضَيَّعَ

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به سلمان :

" محض تضییع امرالله و اخذ دینار این قسم "

معمول داشته اند *

و در کتاب اقدس است :

" لا تَضِعُوا اوقاتكم بالبطالة والكسالة "

و در لوح رئیس است :

" انّ الذّین ضیعوا الامر و توجّهوا الی شیء الشیطان اولئک لعنهم الاشیاء "

در مناجات آغاز خطاب

معروف به عمّه است :

تَعْرَضُ

" لا ینّ تلك الورقة "

تَعْرَضْتُ لِنَفْحَاتِكَ " به معرض نفحاتت قرار گرفت .

در اصطلاح فلسفه و عرفان

مراتب هستی که تحدّدات

مطلق وجودند .

تَعْيِنَات

در لوح سلمان است :

" بعد از خلع تعینات بشریه هر دورا واحد

داشته اند "

در لوح حکما است :

" انا ننصح العباد

فی هذه الايام الّتی فیها

تَغْبِرُ

تَغْبِرُ وجه العدل " غبار آگین شد و غبار گرفت و غبار
بر آن نشست .

در کتاب اقدس است :

" تَغْرَدت الورقا علی

الافنان " آواز طرب خوانی

تَغْرَدُ

کرد .

در مناجاتی از حضرت

عبدالبهاء :

تَعْرَعُرُ

" قد اشتدّت علیّ

الامور و قلّت بهاشة الوجوه فتغرغرت النفوس وتحشرجت

الصدور " جانها در حلقوم دوران و قل قل کردند .

در لوح خطاب به نصیر

قوله الاعزّ :

تَعْمَسُ

" شاید در بحر

حکمیّه و معارف الهیّه تغمّس (غوطه) نمائید . "

در لوح طبّ است :

" والذی تجاوز اکه

تفاقم سقمه " بیماریش بزرگ

تَفَاقَمَ

و سخت و دشوار میشود .

تَفَنِّ

معموره معروف از توابع یزد
که از ایام ابهی مجمعی از
بهایان داشت و در تاریخ

ظهور الحق به تفصیل ذکر است .

در سورة الذبح است :

تَفَرَّسَ

" ولا يعلم ذلك

الا من توجه بوجه القدس الى

وجه ربه ويكون من الذين هم في ربههم يتفرسون "

در پروردگار خود دقت میکنند .

بلوکی از توابع اراک که جمعی

از مؤمنین این امر در آغاز

از آنجا برخاستند و در تاریخ

تَفَرِّش

ظهور الحق شرح داده شد .

پایتخت گرجستان . در دوره

ابهی مجمعی از بهائیان

در آنجا بود و در السواح

تَفْلِيس

و آثار به رمزی صریح مذکور گردید و در تاریخ مفصل

گردید .

تَفَوَّهَ

در صورت زیارت حاجی
محمد اسمعیل ذبیح است :

" طوبى لك ولمن

يتقرب اليك ويذكرك بما تفوه (نطق کرد) به الذکر

الاعظم الذى باسمه فتح باب السماء "

تَقَالِيد

و تقلیدات جمع تقلید عرفاً

و در اصطلاح مسیحیان

عقاید و اعمال دینیّه شایع

و مرسوم شده در مابین که از سابقین بتوارث و تعاقب

رسید بدون آنکه در کتاب مقدس مذکور باشد .

در خطابات و آثار مرکز عهد ابهی به این معنی مصطلح

و کثیر الذکر میباشد .

تَقَشَّرَ

در دعا " يدعو محیی الانام :

" وینوح سرى وتقشعتر

جلدی " پوستم میلرزد .

در مناجات های خطابه است :

" وَأَتَقَلَّبُ عَلَى الثَّرَى "

تَقَلَّبُ

بر خاک میغلطم .

تَقْوَى

عربی پرهیزکاری و ترس از خدا
و تدبیر و عمل بطاعتش .

در لوح دنیا است :

" یا اهل بها " به تقوی تمسک نمائید هذا
ما حکم به المظلوم و اختاره المختار "

و متقی مأخوذ از تقوی بمعنی
پرهیزکار و پارسا .

تَقِي

و از جمله مشاهیر مستمیان

باین اسم میرزا تقی خان امیر نظام وزیر قهیر شهیر
اول ناصرالدین شاه که تفصیل احوال و اعمالش در تاریخ
ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد و او عامل شهادت
باب اعظم و قسمت عمده از بلایا و شهداء آن دوره
امر او صورت گرفت .

و در خطابی از مرکز میثاق است که :

" میرزا تقی خان در مجلس بنوع استهزاء
پرسید که دیگر لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین چه
معنی دارد حضرت بها الله فرمودند شکی در آن -
نیست پرسید یعنی چه فرمودند یعنی در قرآن تواریخ
و تفاسیر و معانی و دقائق تاریخیه و وعد و وعید بلکه

ذکر هر چیزی در آن هست گفت من هم در آن مذکورم
فرمودند بلی تو هم در آن مذکوری گفت به اشاره یا
تصریح فرمودند بالصراحة گفت من از خود خبری در
آن ندیدم فرمودند هست که میفرماید " قالت انسى
اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقياً " و او سخت خشمناک
شد ولی چیزی اظهار نداشت و پرسید آیا از پدرم
قربان خان هم چیزی هست فرمودند هست گفت به
صراحت یا اشاره فرمودند به صراحت که میفرماید
" لولا ان تأتینا بقربان تأکله النار "

دیگر حاجی محمد تقی نیریزی موصوف در تاریخ که
ایوب ملقب گشت و سورة الصبر خطاب به اوست قوله :

" قل هذا اللوح يأمرکم بالصبر فی هذا الغزع "

الاکبر اذا فا ذکر فی الکتاب عبد الله تقياً " الخ

دیگر شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی
ابن شیخ محمد باقر مجتهد مذکور ضمن نام باقر که پدر
و پسر نزد بهائیان برای ستمبانی که نمودند بنام
ذئب و ابن الذئب شهرت یافتند و لوح معروف به
سال ۱۳۰۸ هـ ق خطاب به پسر صادر گردید قوله :
" یا شیخ انا سمعنا ان جنابک اعرضت عنا "

واعترضت علينا حيث امرت الناس بسبّی وافتیت
علی سفک دماء العباد لله درّ من قال :
طوبًا لقاض اتی فی حکمه عجیبًا

افتی بسفک دم فی الحلّ والحرم
... در آن ارض علمای اعلام بسیارند از جمله
حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند با ایشان
مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید
شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤید شوند
... یا شیخ مکرر ذکر شده و میشود چهل سنه به
عنایت الهی و اراده قوه نافذه ربانی حضرت سلطان
ایده الله را نصرت نمودیم نصرتی که نزد مظاهر عدل
و انصاف ثابت و محقق است (از سال ورود به بغداد
۱۲۶۹ هـ ق با بیان را از تعرّض و مهاجمه به شاه و
دولتش منصرف فرمودند و به سلامت نفس و تفویض
امر به حق متّصف کردند و تا تاریخ صدور این لوح
یعنی سنه ۱۳۰۸ چهل سال میشود) ... یا شیخ
در بحبوحه بلایا این مظلوم به تحریر این کلمات مشغول
از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود از یسک
جهت خبر رسیده اولیا را در ارض طاء اخذ نموده اند "

مراد گرفتاری حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی
ابوالحسن امین اردکانی در سجن طهران است .
و خطایی در ضمن شرح واقعه شهیدان اصفهان و یزد
بسال ۱۳۲۰ هـ ق در حق شیخ مذکور است قوله :

" یکی از علما سوء شخص موجود در اصفهان
و پدرش چون بخون حضرت سلطان الشهداء و محبوب
الشهداء دست بیالود حضرت بهاء الله پدر را زئب
و پسر را ابن زئب لقب فرمود همه کس متحیر بود که
حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا اینکه
این ایام ظاهر شد الخ

دیگر حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله افغان که مرکز
میثاق در ضمن مناجات و طلب مغفرت در حقش چنین
فرمودند قوله :

" ولما انطلق صبح الهدی و انتشر انوار
العلی و ظهر النقطة الاولى روحی له الفداء ذاق هذا
الفرع حلاوة النداء و لبّی بالدعاء و اقتبس الانوار من
ملکوت الاسرار و قام بکلّ خضوع و خشوع بین الابرار حتّی
اشرقت شمس الحقیقة من افق التقدیس ... استضاءت
بها مشارق الارض و مغاربها فی القرن المبین المتلالی "

الشرّاح في الطّف زجاج واهتدى الى منهاج . . .
فلك الحمد يا الهى بما وفقته على هذه الخدمة العظمى
وجعلته اول مؤسس لمشرق الازكار بين الابرار . . .
ثم تشرف بتقبيل حظيرة القدس في الكرمل الجليل . . .
الى ان تمت انفاسه وقصّ القرع في ارض طيبة تكتنف
القبلتين المباركتين " الح

و محمد تقى نامان بسيار باشد حاجى ميرزا محمد تقى
ابهرى وسيد تقى منشادى و ميرزا محمد تقى طبسى
واقا محمد تقى سدهى وملا محمد تقى هشرودى و -
محمد تقى خان تاكرى و ميرزا محمد تقى خراسانى وغيرهم
در مواضع از اين كتاب ومشروحا در تاريخ ظهور
الحق مسطورند .

نزدیکی جستن و کلمه
تقرّب الى الله كثيرا لستم
و متداول است .

تَقَرَّبَ

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است :

" تقرّب درگاه كبریا به انقطاع وانجذاب
است و جانفشانی و محبت رحمانی و خدمت احبّای
الهی و اعظم از كل نشر نفعات ریاض ملكوت ابهى

است زیرا مانند مغناطیس جاذب تأیید است و سبب
تقرّب درگاه ربّ قدیر "

مصدر عربی به معنی پرهیز

کردن و بر حذر شدن و در

اصطلاح دینی کتمان مطالب

تَقِيَّة

و اعمال اعتقادیّه دینیّه لاجل احتیاط و احتراز از مردم
است و در اسرار الآثار عمومی شرحی مذکور میباشد و در
آثار نقطه البیان است قوله :

" واحذر من التقيّة وراقب في التقيّة الآتري
لنفسك خوفاً ولو كنت في تلك الارض "

و در دعای صادر برای سید جعفر بشر است قوله :

" و انك يا الهى من لطيف حكمتك قد جعلت
التقيّة في حكم كان الناس من اول الفبيّة الى الان
فيها "

و شرح گفتار حزم آثار ایشان بقدر کفایت در ظهور

الحق مسطور است و درین کتاب ضمن مواضع (الف)

(اخ) (ام) (باب) (جود) (ذكور) (سن) (سبع) (ص)

ح (ف) (عبد) (علم) (قصر) (قوم) (زور)

(یوسف) و غیرها مقداری مسطور که مطالعه دقیق را

در خور و مناسب میباشد و در آثار و الواح ابهسی به جای تقیه حکمة که اسم مصدر به معنی دانستن است بغایت تکرار و تأکید مذکور گردید و مراد مراعات مقتضیات حال مخاطب و محیط و زمان و غیرهاست و از آیه قرآنیہ " ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن " اقتباس گردید و در عبارت مذکوره منقولہ از آثار نقطه نیز اشاره است و بعضی از قطع آیات ابهسی مأخوذہ از بعضی آثارشان چنین است قوله :

" ادع بالحکمة والبیان "

و قوله :

" طوبی لک بما حضر کتابک تلقاء الوجه فی هذا السجن الاعظم . . . بلغ امر ربک بالحکمة والبیان "

و قوله :

" آیاک ان تتجاوز من الحکمة بما امرنا العباد من لدن ربک العظیم الخبیر "

و قوله :

" لیس البلیة سجنی و ما ورد علی من المکاره "

بل البلیة ابتلائی بین الذین لا یعرفون شأنی . . . دایم الذین وجدتهم علی ضغینة . . . علیک بالحکمة فی الامور ان الذین تجاوزوا اولئک غلبت علیهم الغفلة " و قوله :

" قد قرض جناحی بمقراض الحسد والبغضاء .

. . . ولكن الآن اكون ممنوعاً عن اظهار ما خزن وبسط ما قبض واجهار ما خفی بل ینبغی لنا الاضرار دون - الاظهار و لو نتکلم بما علمنا الله بعنه وجوده لینفخ الناس عن حولی و یهربون و یفرون الا من شرب کوشر الحیوان من کوءوس کلمات ربّه الرحمن " و قوله :

" حکمت محبوب است ولكن نه بشأنی که کلمة

الله مستور ماند و حکمت ما بین اشرار لائق نه بین اخیار " الخ

و از آثار به امضا خادم است قوله تبارک و تعالی :

" لیس لاحد ان یمترف بهذا الامر امام

وجوه المشرکین و المعتدین له ان یستر جمال الامر

لئلا تقع علیه عیون الخائنین " انتهى

" لکل نفس ان ینظر و یذکر ما امر الله عباده

من لسان الاولياء التقيّة ديني ودين
آبائي انه يحكم كيف يشاء وهو القوي القدير
واحوال حکمت اشتمال ايشان نيز مفضلاً در ظهور
الحق مسطور است و درين کتاب هم ضمن (بي ن)
(ج م ل) (ح ي) (ح ك م) و غيرها ذكر مي باشد .

در لوح حکما است :

تکاهل
" اجتنبوا التکاهل و
التکاسل "

شايد تکاهل مأخوذ از كهولة و به معنی خود به پيروي
زدن يا از کاهل به معنی معتد و پشتيبان و به معنی
خود به آفائى زدن و يا از کاهل به معنی عربى بى کار
و سهل انگار و بى غيرت باشد چنانچه در رساله
مدنيّه نيز اين جمله است قوله :

" که محلّ توهم بعضى نفوس کاهله گردد "

در کبرّ ذکر است .

تکدي
مصدر عربى به معنی گدائى و
در يوزگى .

در لوح به سلمان است :

" اين نوم (خانواده) ازل) که به اطراف

شکایت شهریه مینمایند و تکدی میکنند ادعای ربوبیت
مینمایند .

در سورة القلم است :

تکرعوا
" تکرعوا عن کوءوب
البقاء من انامل الابهى "

به معنی اگر عوا فی کوءوب و محض مبالغه است . در
جامه های جاویدی از سر انگشتان ابهى لب افکنده
بنوشید .

تکيه
عربى جای بينوايان و درويشان
و سوگواری های خاندان
پيمبر . تکايا جمع .

در لوحى که در ضمن توضیح طريقت و درويش ثبت
است قوله :

" در تکايا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلى

اختيار ننموده اند "

تل
عربى تبه - تلؤل و تلال جمع
در خطاب معروف به عمّه
است قوله :

" فهطلت الغيوث على التلؤل والرّيب "

تَلَّاقٌ

يوم التلاق روز تلاقی و هر خورد
افام بیكدیگر که در قرآن از التَّلاقِ
روز ظهور رستاخیز میباشد .

در خطاب وصایای عهداست :

" شتوا علی الميثاق فی يوم التلاق "

تلا - تیلو - تلاوة به معنی
قراءت . در کتاب اقدس
است قوله :

تِلَاوَةٌ

" اتلوا آیات الله فی کل صباح و مساء ان -
الذی لم یتل لم یوف بعهد الله و میثاقه "

رفت و برگشت کرد . در آثار
نقطه است قوله :

تَلَجَّجٌ

" ولیتلججن الکل الخ "

و در لوحی خطاب به بهائیان ارض صاد است قوله :

" واین حرکت اگر چه مقابل سکون ذکر میشود

ولکن مقدس از صعود و نزول و منزّه از تلجج و ادراک
اهل حدود است "

و از حضرت عبدالبها در حق زین المقربین است :

" رب انه سمع ندائك عند تبلیج صبح احدیتك "

ولبی لخطابك عند تلجج عباب طمطم موهبتك "
که بظاهر باید اصل نسخه تلجج باشد .

مصدر عربی به معنی لطیف

ورقیق ساختن .

تَلَطِيفٌ

در کتاب اقدس است قوله :

" انه اراد تلطيف ما عندكم " که کلمه تلطیف

در این جا به معنی تنظیم استعمال گردید .

در لقا ثبت است .

تِلْقَاءٌ

تم یتم تمام به معنی کمال .

در لوح به اشرف است قوله :

" ثم اعلم بان تتم "

تَمَامٌ

میقات و قوفك "

مصدر مزید عربی به معنی مقیم

شدن در موطن به مقابل

کوچ نشینی عشائر و در معنی

تعلم و تربی و ترقی معروف و شایع الاستعمال گردید .

در کتاب اقدس است :

تَمَدُّنٌ

" والعلة الكبرى للاتفاق والتعدن لو انتم "

تشعرون "

تمدن الملك لقب ميرزا عبدالحسين شيرازى بهائى معروف بود كه بالاخره مردود گرديد و از غضن اعظم راجع به اوست :

"به تمدن الملك سلام برسان ويگوآن مسأله سترى سبب ميشود كه دوباره چشم شفا يافته رمد يابد از خدا بترس در لندن بتوا اشاره مينمودم حال دقت كن ظاهر ميشود امر بهاء الله الحمد لله در شرق و غرب در نهايت انتشار است فسوف ترى المعرضين فى خسران مبين من آنچه شرط بلاغ است با تو ميگويم" ع ع

مصدر عربى به معنى سرکشى در خطاب وصاى اى عهد است :

تَمَرَّد

"اگر نفسى از اى اى و غير اى اى تَمَرَّد

نمود"

در استمسك ز كراست .
يا تمباكو و تباك معروف است .
در كتاب بيان است قوله :

تَمَسَّك

تَبَاكُو

" ونهى شده از تنباكو "

عربى به معنى بى جست و خيز غير فعال كه در عرف فارسى تَنَبَّل متداول الاستعمال

تَنْبِيل

ميباشد . در لوحى از حضرت بهاء الله است قوله :
" از جهت عرش نازل قد سمعنا نداك و -
تجلينا عليك يا تنبيل لو نلقى اليك ذكرا لتطير السى السماء ان ربك لهوالمقدر القدير "
ظاهر چنان است كه مخاطب را بهمان عرف فارسى آميخته حقيقت با مزاح خطاب فرمودند .

در مناجاتى از مركزميثاق :
" و تنجدهم بجيش غمرم من الملا الاعلى "

تَجِدُّهُمْ

آنها را با سپاه بزرگى از جهان برين مسلط و چيره ميشوى .

در لوح خطاب به ناصر الدين شاه است :

تَنْسَابُ

" امش مقبلا السى العزيز الوهاب ومن ورائى تنساب الحباب " فعل

مضارع انساب مشتق از مجرّد سبب به معنی از عقبم
مار میشتابد .

و در ذیل نام حباب هم ذکر است .

مصدر عربی به معنی پاک

تَنْقِيَةٌ

و خالص کردن .

در لوح طَبّ است :

"تنقیة الفضول هي العمدة ولكن في الفصول
المعتدلة" که مراد شرب مسهل و مصیفات خون و هم
تنقیص خون در فصل بهار و پاییز میباشد .

در کتاب اقدس :

تَوَجَّهُوا

"اذا غيظ بحر

الوصال وقضى كتاب

المبدء في المال توجَّهوا الى من اراده الله الذي
انشعب من هذا الاصل القديم" رو کنید .

در ضمن وحدت ذکر

تَوْحِيدٌ

است .

عبری به معنی شریعت

و نام کتاب اساسی مقدّس

بنی اسرائیل گردید که

تُورَاتٌ

به تفصیل در کتاب رهبران بزرگ و رهبران مذکور است
و در کتاب ایقان است قوله :

"جمع یهود اعتراض نمودند که T ن نفس که

در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورا

باشد . . . چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که

در تورات مذکور است"

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله :

"لندن امة الله روزنبرگ علیها بقاء الله

هو الله ای کنیز الهی . . . تورات که اقدم تاریخ

شمرده میشود امروز سه نسخه موجود تورات عبری که

نزد یهود و علمای پروتستانت معتبر است و تورات

سبعینی یونانی که در کلیسای یونانی و نزد شرقیون

معتبر است و تورات سامری که در نزد سامریون معتبر

است این سه نسخه با یکدیگر حتی در تاریخ حیات

مشاهیر اختلاف عظیم دارد در تورات عبریان از طوفان

نوح تا ولادت ابراهیم دوست و نود و دو سال مثبت

و در تورات یونانیّه هزار و هفتاد و دو سال مرقوم و در

تورات سامریّه نهصد و چهل و دو سال مذکور و به

تفسیر هنری اسکات مراجعه نمائید زیرا جدولی دارد که

اختلافهای توراتهای ثلاثه را در تاریخ تولد جمعی از سلالهٔ سام مرقوم نموده ملاحظه خواهید کرد که چقدر اختلاف دارد و همچنین بحسب نص تورات عبرانی از خلق آدم تا طوفان نوح هزار و نهصد و پنجاه و شش سال مثبت و بحسب تورات یونانی دو هزار و دویست و شصت و دو سال مذکور و به حسب نص تورات سامری هزار و سیصد و هفت سال میشود حال در اختلاف تواریخ تورات تفکر نمائید فی الحقیقه این جای تعجب است یهود و پروتستان تورات یونانی را تزییف کنند و یونانیان تورات عبرانی را تکذیب نمایند و سامریون تورات عبرانی و یونانی هر دو را انکار نمایند. الخ

صدر عربی به معنی میل و شوق .

توق

در مناجاتی از مرکز میثاق

است :

" یبکی بالعشق والاشراق توقا الی الورد فی ظل رحمانیتک "



توقیع

صدر عربی پاسخ دادن در نامه و نامه های صادره از ناحیهٔ مقدسهٔ معروفه نزد امامیه در

جواب کسان و نیز نامه و پاسخ نقطهٔ البیان که در ضمن نام باب زکری است مشهور گردید . توقیع جمع . و در اسرار الآثار العمومیّه تفصیل است .

صدر عربی به معنی اعتماد و تفویض امر به دیگری و تسلیم شدن .

توکل - تکلان

در لوح رئیس است :

" لاتحزن عما ورد عليك وتوکل علی الله

المقتدر العليم الحكيم "

و در لوح طب است :

" وعلی الله التکلان "

کنت لئون تولستوی دانشمند نویسنده شهر روسی طرفدار اصلاح جامعهٔ بشری و منقاد اعمال

تولستوی

Leo Tolstoy

ریاست دینیه و هیئت سیاستیه که مقتدای جمعی کثیر از پروان و آثارش محل توجه جهانیان بود و کاخ خود

را در مسویر جای گذاشت و بقریه کوچک یاسنایا پولیانایا
به برزگری و دامپروری اشتغال میورزید چون از این
امر بهائی خبر یافت تعریف و تجلیل کرد و حضرت
عبدالبهاء میرزا عزیز الله جذاب خراسانی را نزد وی
به قریه مذکوره با پیام و نامه رهبری فرستاد و او باغوش
باز به جان پذیرفته در دل گرفت و در آثارش ستوده
نشر و رواج خواست .

ترکی الاصل مستعمل در ایران
نام مسکوک ده ریالی کنونی
بود .

تومان

در رساله سیاستیه است :

هفت کرور تومان و دریای مازندران را بباد
دادند .

مستشرق روسی که کتاب
اقدس و بسیاری از السواح
را بروسی توصیف و ترجمه

تومانسکی

Toumanski

و نشر کرد و در واقع شهادت حاجی محمد رضا
اصفهانى در عشق آباد و قیام حکومت قیصرى بقصاص
جانیهها خطابه مورخ ۱۸۹۹ میلادی بوی است قوله :

” هو الله ای معین مظلومان حمایت و صیانت
دولت ابد مدت خاطر آزرده ستمدیدگان را شاد و خرم
نمود . . . این سلطنت با عدالت را جاوید مدت کن . . .
تا ابد آباد از برای سرکار برقرار دارد ”

شهر معروف در قهستان و
خراسان که در این عصر
پهلوی فردوس نامیدند و

قون

حضرت بهاء الله فاران یاد کرد و ذیل آن نام مذکور
است .

خوشگوار و ملتذ شد . در صورت
زیارت طلان خانم مذکور بنام
است :

تهنأ

” اشهد أنك زمن الحيات ما تهنأت بشرية ماءٍ براحيةٍ
ورخاءٍ ”

وزیتاء که در لوح به رئیس
عثمانی و ضمن (ر س) ثبت
است قوله :

تیناء

” یا رئیس قد تجلینا علیک مرةً فی جبل التیناء
واخری فی الزیتاء و فی هذه البقعة المباركة الخ ”

دو کوهی است در فلسطین که حضرت مسیح بر آنها
به خواری درخشید و مراد از هذه البقعة المبارکه ادرنه
است .

و در خطابی است قوله :

” جبل تیناء و زیتا ” دو جبل مقدس است که در
قرآن به تین و زیتون نامیده شد و در اراضی مقدسه
واقع شده اند و در کتاب زکریا است قوله ” فیخرج
الرّب . . . و تقف قدماه فی ذلک الیوم علی جبل الزیتون
الذی قدام اورشلیم من الشرق ” الخ

عربی بیابان . ورطه گمراهی .

تیه

وتیه بنی اسرائیل که بر تیه

طور سینا میماند قسمتی که

موسی و بنی اسرائیل در طی راه از مصر تا فلسطین چهل
سال در آنجا سرگردان بودند .

و در لوح به شیخ باقر مجتهد اصفهانی است قوله :

” ولا تکن فی تیه الکذب من الهائمین ”

حرف
«ث»

«ث»

ثَّارٌ

عربی به معنی انتقام و
خونخواهی و نیز مُنتقم .

ثَّارَاتُ جَمْعُ . و از اینجادر

زیارت نامه شیعیان خطاب به امام با ثار الله و ابن
ثاره است و گفته میشود یا ثارات الحسین یعنی ای
خونخواهان حسین و منظور از این کلام تهییج بر انتقام
برای آن حضرت بود .

و در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله :

" وَكَذَلِكَ فِي طَلْبِ الثَّارِ بِالْمَهْلِهِلِ "

و از مرکز میثاق در ضمن طلب مغفرت برای زمین -

المقربین در وصف کربلاء است قوله :

" وَتَعَطَّرَ أَرْجَائُهَا بِنَفْحَاتِ رَائِحَةِ طَيْبِيَّةٍ "

انتشرت من ثار سید الشهداء * که اطلاق بر خون

شهیدان میگردد.

ثانی

عربی به معنی دوّم . ثانی

من آمن به اصطلاح بیان

یعنی دوّم مؤمنین آن دوره

ملا علی بسطامی مییابد که در باب سوّم واحد اول کتاب بیان منصوص است .

در کتاب اقدس است قوله :

ثبوت - اثبات

" انّ هذا لهو القضاء "

المثبت وبه ثبت كلّ قضاء

محتوم "

مُثَبَّت اسم مفعول از اثبات و مراد عالم قضاء مقدّس از محو و اثبات مصطلح در عرف روحانی اسلامی میباشد و در دوره میثاق ابهی عنوان ثبوت و ثابت بر عهد و میثاق مصطلح و متداول تاّم گردید و کثیری بنام و لقب ثابت مستی و مشهور و مذکور در آثارند .

عربی به معنی پرسیلان .

در لوحی است قوله :

شجاج

" قل يا قوم اتشربون "

ماء الاجاج بعد الذي نزل ماء شجاج من سماء اسمی

السبحان انّ هذا الجهل عظیم "

و در خطاب و مناجاتی است :

" واسقنی من الماء العذب الشجاج "

عربی به معنی پستان .

در توقیعی از حضرت نقطه

در حال بردنشان با آذربایجان

از قریه سیاه دهان خطاب به حاجی میرزا آقاسی

است قوله :

" و هرگاه با وجود این مستحقّ قتلم بذات -

مقدّس الهی که مشتاقم بموت اشدّ اشتیاق طفل به ثدی

امش بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی به قضای

خداوندم " الخ

عربی خاک نرم خصوصاً خاک

درون زمین .

ثری

در آثار ابهی جمله " ربّ -

العرش و الثری " بسیار است .

و در لوح رئیس است :

" ونكون مطروحًا على الثری "

و در مناجات طلب مغفرت غصن اعظم عبدالبهاء در

خواجی ذبیح :

" وانقلب على الثرى متبتلاً الى ملكوت عَزَّكَ " **ثُرَيَّا**
 نام كواكب هفتگانه مرصوده
 معلوم كه به فارسی پروین وخوشه
 گویند و نام مجله هفتگی فارسی منطبع در مصر كه آقا
 فوج الله كاشی بهائی محدث و مدیر آن شد و بعلمت
 شیرینی مقالات و وضع طاهر آن محبوب ایرانیان
 واقع گردید و فیما بین آن مجله و مجله فارسی دیگر
 در مصر بنام سروش و نیز مجله حبل العتین كلكتسه
 رقابت و اغراض مذهبی و معارضات شدیدة قلمی
 پیش آمد و غصن اعظم عبدالبهاء در خطایی چنین
 مرقوم فرمودند :

" اما روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب زحمت
 ما گشت در بدایت با علی محمد خان بالاتفاق این
 روزنامه را ایجاد نمودند بعد هم زدند سبب عداوت
 میرزا علی محمد خان شد روزنامه سروش احداث کرد
 و به جهت عداوت با صاحب ثریا نهایت مذمت را
 از احبباً علی الخصوص جناب میرزا ابوالفضل نمود و
 در مجالس و محافل افتراء و بهتان زیاد زد و حال آنکه

ما ابتدا تعلق به هیچ روزنامه نداریم و مسلك ما تعلق
 به روزنامه ها نیست روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانیه
 الهیه ما ملعبه صبیان است روزنامه به جهت سیاسیون
 است نه روحانیان بعد میانه ثریا و حبل العتین
 اختلاف آراء حاصل شد از آن وقت تا حال صاحب
 حبل العتین بگمان آنکه صاحب ثریا را تعلق در افکار
 سیاسیة لهذا نسبت باین امر نهایت تحریك و مذمت
 را مینماید و آنچه از قلمش جاری گردد مینگارد انتهی
 و بالاخره آقا سید فوج الله به ایران آمد چندی نیز
 ثریا در طهران اداره کرد و او بهمین نام ثریا در آثار
 مركز میثاق ذكر است .

عربی مار خطرناك .

در لوح به نصیر است قوله :

ثعبان

" ثم اعلم بان نفس

الذی یخرج من هو لآء انه یوثر كما یوثر نفس الثعبان
 ان انت من العارفين " كه در حق بابیان معرض
 میباشد .

عربی دندان جلو .

در مناجاتی است :

نصر

"ثم اسبق الموحدين يا بحرى فى كـل
الاحيان من فم عطائك و شغـر الطافك"

عربى مذکور در قرآن "سنفرغ
لكم ايها الثقلان"

ثَقَلَيْنِ

خطاب به جن و انس مصطلح

در آن کتاب است که متاع و حشم و چیز گیرنده و بسا
ارزش زمین اند .

و در کلمات مکنونه است :

"يا ابن الانسان تخضب شعرك من دمك
لكان اكبر عندى من خلق الكونين و ضياء الثقلين فاجهد
فيه"

عربى زن بچه مرده .

در لوح دعا "يدعوه محيى
الانام :

ثَكَلِي

"سبحانك اللهم يا الهى تسمع حنينى

كحنين الثكلى"

در لوح خطاب به شيخ محمد
باقر نجفى است :

ثَلَّ

"يا معشر العلماء بكم

انحط شأن الملة و نكس علم الاسلام و ثلَّ عرشه العظيم
يعنى تخت عظيمش خراب شد .

و نیز در لوح حکمت است :

" فلما جاء اجلها ثلَّ عرشها "

عربى گروه و دسته .

ثَلَّةٌ

در خطاب وصایای عهد

است :

" و ثلَّةٌ هادمةٌ للبنیان "

عربى به معنى برف و يخ .

در لوح به شيخ سلمان

است قوله :

ثَلَجٌ

" و حق را آب و اشياء را به منزله ثلج چنانچه

گفته اند و ما الخلق بالتمثال الا كتلجة - و انت لها

الماء الذى هونابع - ولكن بذوب الثلج يرفع

حكمه - و يوضع حكم الماء و الامر واقع "

و در لوحى راجع به اسلا مبول ضمن آن نام ذکر است .

ثمانون عربى هشتاد .

در لوحى است :

ثَمَانِينَ

" اذا فاعرف سر

الثمانين وما وعدتم به في التسع لتوقن بان الله يوفى وعده ويقدر مقادير كل شئ في كتاب محفوظ " الخ مراد سال هشتاد قمری از هجرت محمدي وسال نه از اظهار دعوت نقطه است که مقام ابهي از مقصد خود اولاً خفياً وثانياً علناً کشف نقاب فرمودند .

شمره عربی به معنی میوه و نتاج و نتیجه و محصول و ربح و فائده و هرچه زایش مادی یا معنوی از شئ است . ثمرات . ثمار . اثمار جمع .

از حضرت نقطه است :

" اللهم المن شجرة الكفر واصلها وفرعها و اغصانها واوراقها وثمارها "

و بدین طریق در آثار این امر به حدّ کثرت استعمال در امور معنویّه گردید و بابیان میرزا یحیی ازل را شمره یعنی بر شجره امر بیان خواندند و شمره مخاطب در الواح لقب امری بنت حاجی میرزا رضا قلی برادر ابهي و زوجه میرزا اسمعیل و قبلاً لقب مادرش مریم شهیره بود .

مست شد .

در خطابی است :

" ثمل من الصوره "

ثمل

المشمولة الصهباء "

ثمالة ته کاسه ورسوب ودرد شراب .

در لوح حکما است :

" و منهم من شرب ثمالة الكأس " مراد ته کاسه حکمت و معرفت میباشد .

از این ریشه عربی که به معنی دوتائی غالباً استعمال میشود و مشتقات و فروع بسیار دارد

ثنای

از آن جمله کلمه مثنوی به معنی شعر دو بیتي است و مثنوی ملا جلال الدین رومی بغایت معروفیت و شهرت میباشد و نام و ابیات آن در آثار این امر به کرات مذکور گردید .

و مثنوی ابهي که در ایام اقامت سلیمانیه و کردستان سرودند مطبوع و مشهور میباشد .

از مشتقات این ریشه عربی که به معنی جمع و اجتماع و

ثوب

صحیح	غلط	سطر	صفحه
ناح بها	ناح	۱۶	۲۵
۱۹۱۴	۱۳۱۴	۵	۲۷
سوی	سواه	۴	۶۴
المعبود	المعبودية	۵	۶۴
قد كانت	كانت	۵	۶۴
آل الله سلام	آل الله	۶	۶۴
الله عليهم			
وهنا	ومنها	۶	۶۴
البئر الظلما	لبئر الظلما	۴	۱۴۳
الغلوا	الغلوا	۱	۱۵۴
غلوا	فلوا	۲	۱۵۴
ضیعوا الامر	ضیعوا الامر	۵	۱۶۰
انام	افام	۲	۱۷۴
یتلو	تیلو	۶	۱۷۴
لبی	لبی	۱	۱۷۵
مصفیات	مصفیات	۸	۱۷۸

و رجوع و پاداش غالباً استعمال میشود :
 کلمه مثابه به معنی " جایگاه آنها " است و به معنی
 مانند و مقام و عوض و بجای دیگری بسیار متداول
 میباشد .

در لوح دنیا است قوله :

" کلمه الهی بمثابه نهال است " الخ

و در لوحی دیگر است قوله :

" انسان را به مثابه معدن که دارای احجار

کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه

شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد "

ریشه عربی به معنی اقامت .

ثوی

مثنوی اقامتگاه .

در لوح به حاجی محمد کریم

خان است :

" وان الیه مرجعک و مشواک "